نعماني و مصادر غيبت (6(

محمد جواد شبيري زنجاني

در اين سلسله مقالا‌ت درباره تاريخ زندگاني نعماني و اساتيد و شاگردان وي توضيح داده به معرفي غيبت نعماني و تعيين تاريخ تأليف اين كتاب و مباحث ديگري از اين دست پرداخته شده است.

در اين قسمت، آثار نعماني شماره شده، اطلا‌عات مختلف درباره آنها ارائه مي‌گردد و بحث اصلي اين قسمت بررسي تفسير نعماني است كه در اين شماره، نسبت رساله محكم و مشابه به سيد مرتضي نقد شده و به تفصيل درباره سند و محتواي اين كتاب بحث مي‌گردد. به ويژه حسن بن علي بن ابي حمزه و پدر وي، از ديدگاه رجالي بررسي شده، سرانجام به اين نتيجه مي‌رسيم كه نمي‌توان تفسير نعماني را به عنوان متن حديثي معتبري دانست.

آثار نعماني‌

1 - كتاب‌ غيبت‌

اين‌ اثر معروفترين‌ اثر وي‌ بوده‌ و درباره‌ آن‌ به‌ تفصيل‌ سخن‌ گفته‌ و خواهيم‌ گفت، در اينجا تنها به‌ اين‌ نكته‌ بسنده‌ مي‌كنيم‌ كه‌ به‌ نوشته‌ علامه‌ طهراني: <از برخي‌ مواضع‌ بر مي‌آيد كه‌ اين‌ كتاب‌ به‌ <ملاء العيبه‌ في‌ طول‌ الغيبه> ناميده‌ شده، يا بدين‌ نام‌ معروف‌ بوده‌ است.1 همين‌ عنوان‌ در بخش‌ <ميم> ذريعه‌ هم‌ آمده‌ است،2 آگاهي‌ نداشتن‌ از منبع‌ مورد استناد ايشان‌ در اين‌ نام‌گذاري‌ سبب‌ مي‌شود كه‌ نتوان‌ ميزان‌ اعتبار چنين‌ مطلبي‌ را ارزيابي‌ كنيم.

2 - كتاب‌ الفرائض‌

ابوالعباس‌ نجاشي‌ در ترجمه‌ ابو عبدالله‌ نعماني‌ از اين‌ كتاب‌ وي‌ نام‌ مي‌برد،3 ولي‌ اثري‌ از آن‌ در دست‌ نيست‌ و كسي‌ را نيافتيم‌ كه‌ از آن‌ مطلبي‌ نقل‌ كند، در اينجا تنها تلاش‌ مي‌كنيم‌ موضوع‌ اين‌ كتاب‌ را توضيح‌ دهيم:

كلمه‌ فرائض‌ (جمع‌ فريضه) به‌ معاني‌ چندي‌ استعمال‌ مي‌شود، فريضه‌ و فرض‌ گاه‌ به‌ معناي‌ واجب‌ (بدون‌ هيچ‌ قيدي) بكار مي‌رود. در كتاب‌ العين‌ آمده‌ است:

الفرض: الايجاب... و الفريضه‌ الاسم،4 در لسان‌ العرب‌ هم‌ مي‌گويد: فرضت‌ الشيء اَفرِضه‌ فرضاً اوجبته... و افترضه‌ كفرضه‌ و الاسم‌ الفريضه...5 و الفرض‌ و الواجب‌ سيان‌ عند الشافعي‌ و الفرض‌ آكد من‌ الواجب‌ عند ابي‌ حنيفه.6

نجاشي‌ در ترجمه‌ محمد بن‌ الحسن‌ بن‌ عبدالله‌ جعفري،7 كتاب‌ علل‌ الفرائض‌ و النوافل‌ را به‌ وي‌ نسبت‌ مي‌دهد، كلمه‌ فرائض‌ در اين‌ عبارت‌ به‌ قرينه‌ تقابل‌ با نوافل‌ به‌ معناي‌ مطلق‌ واجب‌ مي‌باشد.

و گاه‌ اين‌ كلمه‌ به‌ معناي‌ عمل‌ واجبي‌ است‌ كه‌ وجوب‌ آن‌ مستقيماً از سوي‌ پروردگار عالم‌ جعل‌ شده‌ است،8 در مقابل‌ سنت‌ به‌ معناي‌ حكمي‌ كه‌ پيامبر اكرم(ص) با توجه‌ به‌ آگاهي‌ الهيي‌ كه‌ از مصالح‌ و مفاسد امور داشته‌ آن‌ را جعل‌ كرده‌ كه‌ قهراً مورد امضاء حضرت‌ ربوبي‌ مي‌باشد.

بين‌ واجبات‌ مستقيم‌ الهي‌ و واجبات‌ غيرمستقيم‌ الهي‌ تفاوت هايي‌ در احكام‌ ديده‌ مي‌شود كه‌ نشانگر اهميّت‌ بيشتر قسم‌ نخست‌ مي‌باشد، در حديث‌ معروف‌ <لا تعاد الصلاه> با عبارت‌ <لا تنقض‌ السنه‌ الفريضه>9 <به‌ اين‌ نكته‌ اشاره‌ شده‌ است، تفصيل‌ اين‌ بحث‌ در خور اين‌ نوشتار نيست.

هر يك‌ از اين‌ دو معنا را براي‌ فرائض‌ در نظر بگيريم، كتاب‌ فرائض‌ نعماني‌ به‌ ابواب‌ مختلف‌ فقه‌ ارتباط‌ مي‌يابد، البته‌ ممكن‌ است‌ فرائض‌ را به‌ معناي‌ مطلق‌ واجبات‌ (علمي‌ و عملي، كرداري‌ و اعتقادي) بدانيم‌ كه‌ در اين‌ صورت‌ كتاب‌ مضموني‌ كلامي‌- فقهي‌ دارد نظير كتاب‌ شيخ‌ طوسي؛ <الاقتصاد فيما يجب‌ علي‌ العباد> كه‌ بخش‌ نخست‌ آن‌ كلامي‌ و بخش‌ دوم‌ آن‌ فقهي‌ مي‌باشد.10

باري، فرائض‌ گاه‌ به‌ معناي‌ خصوص‌ مواريث‌ به‌ كار مي‌رود. در شمار آثار مؤ‌لفّان‌ بسياري‌ در كتب‌ فهارس‌ نام‌ كتاب‌ الفرائض‌ ديده‌ مي‌شود11 كه‌ مراد از آن‌ در بسياري‌ از موارد همين‌ مواريث‌ مي‌باشد. ذكر اين‌ نام‌ در كنار ديگر ابواب‌ فقهي‌ به ويژه‌ كتاب‌ الوصايا، شاهد خوبي‌ بر اين‌ معنا است. كتاب‌ فرائض‌ از مؤ‌لّفان‌ زير به‌ اين‌ باب‌ فقهي‌ مربوط‌ است: حسن‌ بن‌ سعيد و حسين‌ بن‌ سعيد (مشتركاً)،12 احمد بن‌ محمد بن‌ الحسين‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ دول‌ قمي،13 صفوان‌ بن‌ يحيي،14 عبدالعزيز بن‌ يحيي‌ جلودي،15 علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ فضال،16 محمدبن‌ اورمه،17 موسي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ عامر18 و به‌ احتمال‌ زياد: الحسن‌ بن‌ محمد بن‌ سماعه19 و علي‌ بن‌ الحسن‌ طاطري،20 محمد بن‌ الحسن‌ صفار،21 معاويه‌ بن‌ حكيم،22 الحسن‌ بن‌ محبوب23.

نجاشي‌ سه‌ كتاب‌ الفرائض‌ الكبير و الفرائض‌ الاوسط‌ و الفرائض‌ الصغير را به‌ فضل‌ بن‌ شاذان‌ نسبت‌ مي‌دهد24 كه‌ علي‌ القاعده‌ بايد به‌ بحث‌ مواريث‌ برگردد و فتاوايي‌ كه‌ در كتب‌ حديثي‌ درباب‌ ارث‌ از اين‌ دانشمند نقل‌ شده،25 از يكي‌ از اين‌ كتابها نقل‌ شده‌ باشد.

فتاوايي‌ هم‌ از يونس‌ بن‌ عبدالرحمن‌ در كتب‌ حديثي‌ نقل‌ شده26 كه‌ بايد برگرفته‌ از كتاب‌ الفرائض‌ يا كتاب‌ الفرائض‌ الصغير وي‌ باشد.27

كتاب‌ الايجاز في‌ الفرائض‌ تأ‌ليف‌ شيخ‌ طوسي،28 و احتجاج‌ الشيعه‌ علي‌ زيد بن‌ ثابت‌ في‌ الفرائض‌ اثر سعد بن‌ عبدالله29 مربوط‌ به‌ مواريث‌ مي‌باشد.

گفتني‌ است‌ كه‌ يكي‌ از مواريث‌ اهل‌ بيت(ع) كتابي‌ به‌ املاء پيامبر(ص) و خط‌ حضرت‌ امير(ع) بوده30 كه‌ با نام‌ صحيفه‌ الفرائض31 يا صحيفه‌ كتاب‌ الفرائض32 از آن‌ ياد مي‌شده است. اين‌ كتاب‌ را امام‌ باقر(ع) به‌ زراره‌ و محمد بن‌ مسلم‌ نشان‌ داده‌ است. احتمالاً اين‌ كتاب‌ بخشي‌ از كتاب‌ علي(ع) باشد33 كه‌ در روايات‌ بسياري‌ از امامان(ع) در ابواب‌ مختلف‌ فقه‌ و غير فقه‌ از آن‌ نقل‌ شده‌ است.34

در يك‌ جايي‌ از كتاب‌ كافي، از روايات‌ مفصلّي‌ كه‌ درباره‌ ديات‌ اعضاي‌ بدن‌ انسان‌ از حضرت‌ امير(ع) نقل‌ شده‌ با عنوان‌ <كتاب‌ الفرائض> ياد شده؛ (عرضنا كتاب‌ الفرائض‌ عن‌ اميرالمؤ‌منين(ع) علي‌ ابي‌ الحسن(ع) فقال‌ هو صحيح)،35 ولي‌ عرضهِ‌ اين‌ كتاب‌ در جايي‌ ديگر با عبارت‌ <عرضت‌ كتاب‌ الديات>36 و در جايي‌ ديگر با عبارت‌ <عرضت‌ الكتاب‌ يا عرضت‌ كتاب‌ علي(ع)>37 ذكر شده، كه‌ تعابيري‌ صحيح‌ بوده‌ و به‌ نظر مي‌رسد كه‌ تعبير كتاب‌ الفرائض‌ درباره‌ كتاب‌ الديات‌ صحيح‌ نباشد و از اشتباه‌ و خلط‌ راويان‌ نشأ‌ت‌ گرفته‌ باشد.

براي‌ فرائض‌ در لغت‌ معاني‌ ديگري‌ هم‌ ذكر شده38 كه‌ بر فرض‌ صحّت‌ چنين‌ معانيي،39 بعيد است‌ مراد از كتاب‌ الفرائض‌ يكي‌ از اين‌ معاني‌ باشد.

از تأ‌ليف‌ كتاب‌ الفرائض‌ به‌ دست‌ ابو عبدالله‌ نعماني‌ مي‌توان‌ فقيه‌ بودن‌ وي‌ را برداشت‌ كرد.

3 - كتاب‌ الرد علي‌ الاسماعيليه‌

اين‌ كتاب‌ را نيز ابوالعباس‌ نجاشي‌ در ترجمه‌ نعماني‌ به‌ وي‌ نسبت‌ مي‌دهد، ولي40 اكنون‌ اثري‌ از آن‌ در دست‌ نيست‌ و نقلي‌ از اين‌ كتاب‌ هم‌ در جايي‌ ديده‌ نشده‌ است. درباره‌ موضوع‌ اين‌ كتاب‌ اشاره‌ مي‌كنيم‌ كه‌ گستره‌ نفوذ اسماعيليه‌ و به‌ قدرت‌ رسيدن‌ آنها در شمال‌ آفريقا، همراه‌ با ادعاي‌ مهدويت‌ از سوي‌ خلفاي‌ فاطمي‌ مي‌تواند انگيزه‌ نعماني‌ در نگارش‌ اين‌ كتاب‌ باشد. پيش تر در معرفي‌ غيبت‌ نعماني‌ اشاره‌ كرديم‌ كه‌ وي‌ با تأ‌ليف‌ كتاب‌ غيبت‌ مبارزه‌اي‌ فكري‌ را با افكار انحرافي‌ بخصوص‌ افكار اسماعيليان‌ دنبال‌ كرده، از بطلان‌ ادعاي‌ مهدويت‌ از سوي‌ قائم‌ فاطمي‌ پرده‌ برداشته‌ است. وي‌ در كتاب‌ غيبت، باب‌ مستقلي‌ را به‌ اثبات‌ امام‌ نبودن‌ اسماعيل‌ فرزند امام‌ صادق(ع) اختصاص‌ داده‌ است. وي‌ به‌ هيچ‌ فرقه‌ انحرافي‌ ديگري‌ با اين‌ صراحت‌ در غيبت‌ اشاره‌ نكرده‌ و درصدد پاسخ‌ به‌ شبهات‌ آنها برنيامده‌ است، و اين‌ همه‌ از نفوذ اسماعيليه‌ و لزوم‌ برخورد فكري‌ جدي‌ با آنها در آن‌ زمان‌ حكايت‌ مي‌كند.

به‌ جز اين‌ سه‌ كتاب، در لابلاي‌ عبارتهاي‌ كتب‌ رجال‌ و حديث، به‌ كتابهاي‌ ديگري‌ از نعماني‌ برخورد مي‌كنيم.

4 - كتاب‌ دعاء

در رساله‌ ابوغالب‌ زراري‌ در ضمن‌ كتابهاي‌ كتابخانه‌ خود كه‌ اجازه‌ روايت‌ آنها را به‌ فرزندزاده‌ خويش‌ مي‌دهد از <اجزاء بخطي‌ فيها دعاء السر> ياد كرده، مي‌افزايد كه‌ نعماني‌ آنها را براي‌ وي‌ از راوياني‌ كه‌ در كتاب‌ ذكر شده‌ حديث‌ كرد.41

ظاهراً نعماني‌ كتابي‌ در دعاء تأ‌ليف‌ نموده‌ كه‌ تمام‌ يا قسمتي‌ از آن‌ همان‌ اجزايي‌ است‌ كه‌ در عبارت‌ فوق‌ بدان‌ اشاره‌ شده‌ است.

در تأ‌ييد تأ‌ليف‌ كتاب‌ دعاء از سوي‌ نعماني‌ مي‌توان‌ رواياتي‌ چند را كه‌ در مصادر حديثي‌ به‌ نقل‌ از نعماني‌ نقل‌ شده‌ و در آنها دعاء يا دعاهايي‌ ذكر شده، شاهد گرفت. علي‌ بن‌ محمدبن‌ يوسف‌ حرّاني‌ دعاي‌ اعتقاد را به‌ نقل‌ از نعماني‌ به‌ اسناد خود از امام‌ كاظم(ع) روايت‌ كرده،42 و به‌ نقل‌ محمد بن‌ هارون‌ تلّعكبري‌ در مجموع‌ دعوات‌ غازي‌ بن‌ محمد طرائقي، دعاهاي‌ روزهاي‌ هفته‌ را از خط‌ نعماني‌ روايت‌ مي‌كند، اين‌ دعاها از حضرت‌ امير(ع) نقل‌ شده‌ است.43

علامه‌ مجلسي‌ از كتاب‌ كهني‌ كه‌ نسخه‌ آن‌ را در نجف‌ يافته،44 روايتي‌ را نقل‌ مي‌كند كه‌ در سند آن‌ ابوعبدالله‌ محمد بن‌ ابراهيم‌ بن‌ جعفر النعماني‌ قرار دارد، اين‌ روايت‌ مشتمل‌ بر كرامتي‌ از امام‌ عصر(ع) مي‌باشد و در ضمن‌ آن‌ از كلام‌ امام‌ صادق(ع) در دعاء الحاح، و دعاء حضرت‌ امير(ع) پس‌ از نماز فريضه‌ و در سجده‌ شكر، و دعاء امام‌ سجاد در هنگام‌ سجده‌ در حجر اسماعيل‌ در نزديكي‌ ناودان‌ سخن‌ به‌ ميان‌ آمده‌ است.

اين‌ روايت‌ مي‌تواند از كتاب‌ دعاء گرفته‌ شده‌ و مي‌تواند از كتاب‌ الدلائل‌ - كه‌ پس‌ از اين‌ خواهد آمد - اخذ شده‌ باشد.45

5 - كتاب‌ الدلائل‌

دلائل‌ به‌ معناي‌ كرامات‌ و معجزاتي‌ است‌ كه‌ امامت‌ امامان(ع) را اثبات‌ مي‌كند. اين‌ كتاب‌ را سيد بن‌ طاوس‌ به‌ نعماني‌ نسبت‌ داده‌ و دو روايت‌ از آن‌ نقل‌ كرده‌ است46 كلبرگ‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ دلائل‌ امام‌ رضا(ع) در جزء نهم‌ كتاب‌ قرار داشته، حدس‌ زده‌ كه‌ جزء نخست‌ كتاب‌ درباره‌ دلائل‌ پيامبر(ص) و بقيه‌ اجزاء مربوط‌ به‌ ساير امامان(ع) به‌ ترتيب‌ امامت‌ آنها بوده باشد.47

روايتي‌ در غيبت‌ طوسي‌ به‌ نقل‌ از نعماني‌ وارد شده‌ كه‌ مي‌تواند برگرفته‌ از كتاب‌ الدلائل‌ باشد، اين‌ روايت‌ يكي‌ از دلائل‌ امام‌ عصر(ع) را در بردارد كه‌ در غيبت‌ صغري‌ در سال‌ 309 رخ‌ داده‌ است‌ و در آن‌ لفظ‌ دلائل‌ و دلالت‌ هم‌ صريحاً بكار رفته‌ است.

به‌ روايت‌ ديگري‌ كه‌ احتمالاً از اين‌ كتاب‌ گرفته‌ شود، در ذيل‌ كتاب‌ الدعاء اشاره‌ شد.

پيشتر در بحث‌ از شاگردان‌ نعماني، روايتي‌ از وي‌ به‌ نقل‌ از تاريخ‌ دمشق‌ ابن‌ عساكر آورديم‌ كه‌ فضيلتي‌ از فضائل‌ حضرت‌ امير(ع) را به‌ نقل‌ از عمر بن‌ الخطّاب‌ در برداشت.

اين‌ روايت‌ محتمل‌ است‌ از كتاب‌ فوق‌ باشد. البته‌ فضائل‌ از مصاديق‌ دلائل‌ - به‌ اصطلاح‌ آن‌ زمانها - شمرده‌ نمي‌شده، ولي‌ در كتب‌ دلائل‌ همچون‌ دلائل‌ الامامه‌ طبري‌ گاه‌ به‌ تناسب‌ به‌ نقل‌ فضائل‌ امامان(ع) هم‌ پرداخته‌ مي‌شود.

6 - كتاب‌ التسلّي‌ و التقوي‌

در كتاب‌ جوابات‌ المسائل‌ الطرابلسيات‌ الثانيه،‌ اثر سيد مرتضي، مسأ‌له‌ 11 بحثي‌ درباره‌ مسوخ‌ مطرح‌ شده‌ است. پرسش‌ كننده، بحث‌ مسخ‌ را طرح‌ كرده‌ مي‌افزايد كه‌ روايات‌ بسياري‌ درباره‌ مسخ‌ انسانها قبل‌ از روز قيامت‌ وارد شده‌ است‌ كه‌ شيخ‌ مفيد، صحت‌ آنها را پذيرفته‌ و آنها را در كتاب‌ خود با نام‌ التمهيد درج‌ كرده‌ است، ولي‌ نظريه‌ تناسخ‌ را محال‌ دانسته‌ و گفته‌ است‌ كه‌ اخبار معتبر تنها بدين‌ مطلب‌ وارد شده‌ كه‌ خداوند گروهي‌ را قبل‌ از روز قيامت‌ مسخ‌ مي‌كند.

سائل‌ در ادامه‌ مي‌گويد:

نعماني‌ بسياري‌ از اين‌ روايات‌ را نقل‌ كرده كه هم‌ احتمال‌ نسخ‌ (يعني‌ تناسخ)درباره‌ آنها وجود دارد و هم‌ احتمال‌ مسخ. يكي‌ از آنها روايتي‌ است‌ كه‌ آن‌ را در كتاب‌ <التسلّي‌ و التقوي> نقل‌ كرده‌ و آن‌ را به‌ امام‌ صادق(ع) اسناد داده‌ است. اين‌ روايت‌ طولاني‌ است‌ و در آخر آن‌ آمده‌ است‌ كه‌ در هنگام‌ احتضار كافر پيامبر(ص) و جبرئيل‌ و ملك‌ الموت‌ در نزد وي‌ حاضر مي‌شوند.

وي‌ سپس‌ قطعه‌اي‌ بيش‌ از يك‌ صفحه‌ از اين‌ روايت‌ نقل‌ مي‌كند كه‌ در آن‌ از مسخ‌ دشمن‌ اهل‌ بيت‌ به‌ شكل‌ كرم‌ و مسخ‌ عمر بن‌ سعد به‌ شكل‌ بوزينه‌ سخن‌ رفته‌ است. سائل‌ از سيد مرتضي(ره) توضيح‌ اين‌ گونه‌ احاديث‌ را خواستار است.

نام‌ كتاب‌ و حديث‌ نقل‌ شده‌ مي‌رساند كه‌ كتاب‌ مضموني‌ شبيه‌ مضمون‌ كتاب‌ بشاره‌ المصطفي‌ لشيعه‌ المرتضي(ع) داشته‌ و در آن‌ از پاداش‌ اعتقاد به‌ ولايت‌ اهل‌بيت(ع) و كيفر دشمني‌ با آنان‌ سخن‌ به‌ ميان‌ آمده‌ است.

گفتني‌ است‌ كه‌ در كتاب‌ كنز الفوائد حديثي‌ با مضموني‌ شبيه‌ مضمون‌ حديث‌ تثليث‌ (با عبارت: ايها الناس‌ حلالي‌ حلال‌ الي‌ يوم‌ القيامه‌ و حرامي‌ حرام‌ الي‌ يوم‌ القيامه... و بينهما شبهات‌ من‌ الشيطان...) نقل‌ شده48 كه‌ در ذيل‌ آن‌ عبارتي‌ در مذمّت‌ اذيت‌ مؤ‌من‌ و وصف‌ مؤ‌منين‌ و محبت‌ آنها نسبت‌ به‌ يكديگر نقل‌ شده‌ كه‌ شعر معروف‌ سعدي:

بني‌ آدم‌ اعضاء يكديگرند كه‌ در آفرينش‌ ز يك‌ گوهرند

چو عضوي‌ به‌ درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

را به‌ ياد مي‌آورد.

اين‌ حديث‌ احتمال‌ دارد از اين‌ كتاب‌ گرفته‌ شده‌ باشد، هر چند احتمال‌ دارد كه‌ از منقولات‌ شفاهي‌ نعماني‌ بوده‌ يا اساساً روايت‌ از كتابي‌ همچون‌ كتاب‌ ابن‌ محبوب‌ گرفته‌ شده‌ و نام‌ نعماني‌ تنها در طريق‌ كراجكي‌ به‌ اين‌ كتاب‌ واقع‌ باشد.

7 - تفسير نعماني‌

در جلد 93 بحار الانوار رساله‌ مستقلي‌ در <اصناف‌ آيات‌ القرآن‌ و انواعها و تفسير بعض‌ آياتها بروايه‌ النعماني> به‌ طور كامل‌ نقل‌ شده‌ كه‌ اين‌ رساله‌ با نام‌ المحكم‌ و المتشابه‌ در سال‌ 1312 ه.ق. به‌ صورت‌ چاپ‌ سنگي‌ و با خط‌ محمد تقي‌ و اخيراً در بيروت‌ انتشار يافته‌ و مؤ‌لّف‌ سيد مرتضي‌ علم‌ الهدي‌ دانسته‌ شده‌ است، در اين‌ رساله‌ پس‌ از ذكر مقدمه‌اي‌ مشتمل‌ بر خطبه‌ كتاب‌ و اهميت‌ قرآن‌ و هم‌ دوشي‌ قرآن‌ و اهل‌ بيت‌ و لزوم‌ برگرفتن‌ دانش‌ قرآن‌ از اهل‌ بيت‌ و پيروي‌ از ايشان‌ مي‌گويد:

قال‌ ابو عبدالله‌ محمد بن‌ ابراهيم‌ بن‌ جعفر49 النعماني(ره) في‌ كتابه‌ في‌ تفسير القرآن: حدّثنا احمد بن‌ محمد بن‌ سعيد ابن50 عقده‌ قال‌ حدّثنا احمد بن‌ يوسف‌ بن‌ يعقوب‌ الجعفي‌ عن‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ عن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ عن‌ ابيه‌ عن‌ اسماعيل‌ بن‌ جابر قال‌ سمعت‌ ابا عبدالله‌ جعفر بن‌ محمد الصادق(ع) يقول‌ ان‌ الله‌ تبارك‌ و تعالي‌ بعث‌ محمداً فختم‌ به‌ الانبياء...

در اينجا پس‌ از ذكر مطالبي‌ درباره‌ شريعت‌ نبوي‌ و ستمي‌ كه‌ پس‌ از آن‌ حضرت‌ به‌ اوصياء ايشان‌ شده، روش‌ ناصحيح‌ تفسير قرآن‌ و مراجعه‌ به‌ اين‌ كتاب‌ الهي‌ بدون‌ توجه‌ به‌ ظرايف‌ و دقائق‌ آن‌ گوشزد شده، با اشاره‌ به‌ اقسام‌ آيات‌ قرآني‌ و مطالب‌ آن‌ و لزوم‌ آگاهي‌ از آنها به‌ عنوان‌ مقدمه‌ تفسير، علم‌ آنها را منحصر در اهل‌ بيت‌ دانسته، مي‌افزايد:

و لقد سأ‌ل‌ امير المؤ‌منين(ع) شيعته‌ عن‌ مثل‌ هذا، فقال: ان‌ الله‌ تبارك‌ و تعالي‌ انزل‌ القرآن‌ علي‌ سبعه‌ اقسام...،

سپس‌ حدود پنجاه‌ قسم‌ آيات‌ و معارف‌ قرآني‌ شماره‌ شده‌ و پس‌ از آن‌ درباره‌ آنها به‌ تفصيل‌ توضيح‌ داده‌ شده‌ است.

درباره‌ اين‌ رساله‌ نكاتي‌ چند نيازمند بررسي‌ و گفتگو است.

الف‌ - نسبت‌ رساله‌ به‌ سيد مرتضي‌؛

ب‌ - نسبت‌ رساله‌ به‌ نعماني‌؛

ج‌ - بررسي‌ رساله‌ به‌ عنوان‌ متني‌ حديثي‌ از جهت‌ سند و متن‌؛

د - گزارش‌ رساله‌ به‌ عنوان‌ متني‌ تفسيري‌؛

ه - مقايسه‌ رساله‌ با مقدمه‌ تفسير قمي‌؛

و - تفسير نعماني‌ و رساله‌ سعد بن‌ عبدالله‌؛

الف‌ - نسبت‌ رساله‌ به‌ سيد مرتضي‌

در شمار آثار سيد مرتضي‌ در كتب‌ پيشينيان، همچون‌ رجال‌ نجاشي51 و فهرست‌ شيخ‌ طوسي،52 و اجازه‌ محمد بن‌ محمد بصروي‌ از سيد مرتضي‌، كه‌ فهرست‌ آثار وي‌ در آن‌ درج‌ شده53 ، و معالم‌ العلماء ابن‌ شهر آشوب،54 از اين‌ رساله‌ ياد نشده‌ است، تا آنجا كه‌ نگارنده‌ برخورد كرده، نخستين‌ كسي‌ كه‌ اين‌ رساله‌ را به‌ سيد مرتضي‌ نسبت‌ داده، مرحوم‌ شيخ‌ حر عاملي‌ است‌ كه‌ در جاي‌ جاي‌ وسائل55 و نيز در امل‌ الامل56 و الفصول‌ المهمه‌ في‌ اصول‌ الائمه57 اين‌ مطلب‌ را تكرار كرده‌ است.

معاصر ايشان‌ مرحوم‌ علامه‌ مجلسي‌ هم‌ اين‌ مطلب‌ را در مقدمه‌ بحار ذكر كرده‌اند،58 ولي‌ در متن‌ بحار در هيچ‌ موردي‌ چنين‌ نسبتي‌ نيامده‌ و همه‌ جا اين‌ رساله‌ تفسير نعماني‌ دانسته‌ شده59 و در نقل‌ كامل‌ رساله‌ هم‌ تنها به‌ كلمه‌ <بروايه‌ النعماني> بسنده‌ شده‌ است.60 پس‌ از مرحوم‌ صاحب‌ وسائل‌ نسبت‌ اين‌ كتاب‌ در كلمات‌ فقهاء فراوان‌ آمده‌ است، همچون‌ صاحب‌ حدائق‌ در كتاب‌ حدائق61 و نيز در لؤ‌لوه‌ البحرين،62 صاحب‌ رياض‌ در رياض،63 محقّق‌ قمي‌ در غنائم‌ الايام،64 فاضل‌ نراقي‌ در مستند،65 صاحب‌ جواهر در جواهر و...66 .

ظاهراً اين‌ نسبت‌ در كتب‌ اين‌ بزرگان‌ به‌ تبع‌ كتاب‌ وسائل‌ الشيعه‌ كه‌ محور فقهاء در نقل‌ روايات‌ بوده‌ صورت‌ گرفته، صاحب‌ حدائق‌ هم‌ در برخي‌ موارد به‌ نقل‌ از وسائل‌ اين‌ مطلب‌ را آورده‌ است. فقهاء اين‌ نسبت‌ را مسلم‌ انگاشته‌ درباره‌ آن‌ تحقيق‌ و بررسي‌ خاصي‌ انجام‌ نداده‌اند.

نگارنده‌ هيچ‌ شاهد قابل‌ اعتنايي‌ براي‌ چنين‌ نسبتي‌ نيافته، ساختار كلي‌ اين‌ تفسير هم‌ كه‌ بتَمامِه‌ نقل‌ يك‌ روايت‌ مفصل‌ مي‌باشد، با سبك‌ و سياق‌ آثار سيد مرتضي‌ تفاوت‌ دارد. سيد مرتضي‌ در تمامي‌ آثار خود كاملاً به‌ سبك‌ مستقل‌ و ابداعي‌ مشي‌ نموده، تنها در لابلاي‌ كتاب‌ به‌ نقل‌ روايت‌ پرداخته، اثري‌ كه‌ نشاني‌ از انديشه‌ سيد در آن‌ نباشد در ميان‌ آثار وي‌ يافت‌ نمي‌شود. لذا نمي‌توان‌ نسبت‌ كتاب‌ را به‌ سيد مرتضي‌ پذيرفت.

گفتني‌ است‌ كه‌ محمد ابوالفضل‌ ابراهيم‌ در مقدمه‌ امالي‌ سيد مرتضي‌ نسبت‌ رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ را به‌ سيد مرتضي‌ به‌ نقل‌ از ابن‌ شهر آشوب‌ در معالم‌ العلماء آورده‌ است.67

همين‌ مطلب‌ در مقدمه‌ انتصار نگارش‌ رشيد الصفّار تكرار شده‌ و البته‌ در نسبت‌ كتاب‌ به‌ سيد مرتضي‌ مناقشه‌ شده‌ است،

ولي‌ در هيچ‌ يك‌ از دو چاپ‌ معالم‌ العلماء چنين‌ مطلبي‌ در ترجمه‌ سيد مرتضي‌ نيامده، ممكن‌ است‌ منشأ‌ چنين‌ اشتباهي‌ عبارت‌ محدّث‌ بحراني‌ در لؤ‌لؤه‌ البحرين‌ باشد. ايشان‌ پس‌ از ذكر كتب‌ سيد مرتضي‌ مي‌گويد: <هذا ما ذكره‌ ابن‌ شهر آشوب‌ في‌ معالم‌ العلماء و من‌ مؤ‌لفاته‌ ايضاً رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ و كلّها منقوله‌ من‌ تفسير النعماني>68 شايد مقدمه‌ نگار فوق‌ با سرعت‌ اين‌ عبارت‌ را ديده‌ و مطلب‌ مربوط‌ به‌ رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ را منقول‌ از ابن‌ شهر آشوب‌ انگاشته‌ است.

باري،‌ نادرستي‌ انتساب‌ اين‌ كتاب‌ به‌ سيد مرتضي‌ تقريباً مسلم‌ است. حال‌ به‌ چه‌ سبب‌ چنين‌ نسبتي‌ داده‌ شده‌ روشن‌ نيست. تنها نكته‌اي‌ كه‌ در اين‌ مورد مي‌توان‌ ذكر كرد اين‌ است‌ كه‌ در رياض‌ العلماء به‌ نقل‌ از طبقات‌ النحاه‌ سيوطي‌ از كتابي‌ به‌ نام‌ المحكم‌ در شمار آثار سيد مرتضي‌ ياد مي‌كند69، ولي‌ در متن‌ چاپي‌ كتاب‌ سيوطي، به‌ جاي‌ اين‌ نام‌ واژه‌ <المحكي> بكار رفته70 و اين‌ واژه‌ تتمهِ‌ نام‌ كتاب‌ سيد مرتضي‌ است‌ به‌ اين‌ عنوان: كتاب‌ النقض‌ علي‌ ابن‌ جنّي‌ في‌ الحكايه‌ و المحكي‌ كه‌ در مصادر ديگر رجالي‌ هم‌ به‌ سيد مرتضي‌ نسبت‌ داده‌ شده‌ است.71

البته‌ بعيد هم‌ به‌ نظر مي‌رسد كه‌ چنين‌ تصحيفي‌ منشأ‌ چنان‌ نسبتي‌ شده‌ باشد.

ب‌ - نسبت‌ كتاب‌ به‌ ابو عبدالله‌ نعماني72

پيشتر ديديم‌ كه‌ روايت‌ مفصّل‌ اين‌ رساله‌ از نعماني‌ در كتاب‌ وي‌ در تفسير قرآن‌ نقل‌ شده، سند مذكور در اين‌ رساله‌ هم‌ از اسناد شناخته‌ شده‌ و پر تكرار نعماني‌ است، چنانچه‌ در بررسي‌ سند كتاب‌ خواهيم‌ آورد.

ولي‌ نجاشي‌ چنين‌ كتابي‌ را به‌ وي‌ نسبت‌ نمي‌دهد، با اين‌ كه‌ وي‌ در ترجمه‌ نعماني‌ مي‌گويد: <وصّي‌ لي‌ ابنه‌ ابو عبدالله‌ الحسين‌ بن‌ محمد الشجاعي‌ بهذا الكتاب‌ و بسائر كتبه، و النسخه‌ المقروءه[ اي‌ من‌ كتاب‌ الغيبه] عندي>. ممكن‌ است‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ عبارت‌ نجاشي‌ در نسبت‌ اين‌ كتاب‌ به‌ نعماني‌ تأ‌مل‌ ورزيد،

امّا بايد دانست‌ كه‌ اولاً: از عبارت‌ نجاشي‌ استفاده‌ نمي‌شود كه‌ وي‌ درصدد ذكر نام‌ تمامي‌ آثار نعماني‌ بوده‌ است، به ويژه‌ اثري‌ چون‌ تفسير نعماني‌ كه‌ تنها يك‌ روايت‌ مفصّل‌ مي‌باشد و شايد نجاشي، در اين‌ گونه‌ موارد كتاب‌ را تأ‌ليف‌ كسي‌ چون‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ مي‌دانسته‌ است، در اين‌ باره‌ پس‌ از اين‌ هم‌ صحبت‌ خواهيم‌ كرد.

ثانياً: دليلي‌ در دست‌ نداريم‌ كه‌ تمام‌ كتب‌ نعماني‌ به‌ دست‌ نجاشي‌ رسيده‌ و از عبارت‌ بالا نيز چنين‌ برداشتي‌ نمي‌شود. حداكثر مطلبي‌ كه‌ ممكن‌ است‌ از عبارت‌ فوق‌ برآيد، اين‌ است‌ كه‌ ابو عبدالله‌ شجاعي‌ كتب‌ نعماني‌ را كه‌ نجاشي‌ نام‌ برده، براي‌ وي‌ وصيت‌ كرده،‌ در نتيجه‌ اين‌ كتابها در اختيار وي‌ قرار گرفته‌ است، و به‌ فرض‌ چنين‌ برداشتي‌ از عبارت‌ نجاشي‌ درست‌ باشد73 نمي‌توان‌ انتساب‌ كتب‌ ديگري‌ را به‌ نعماني‌ به‌ جز آنچه‌ نجاشي‌ ذكر كرده‌ نفي‌ كرد.

ثالثاً:پيشتر گفتيم‌ كه‌ از لابلاي‌ آثار پيشينيان‌ برمي‌آيد كه‌ نعماني‌ به‌ جز سه‌ اثر نخست‌ (غيبت، الفرائض، الرد علي‌ الاسماعيليه) آثار ديگري‌ هم‌ داشته‌ است. گفتار كساني‌ چون‌ ابوغالب‌ زراري‌ بي‌ ترديد از برداشت‌ ما از كلام‌ نجاشي‌ استوارتر است.

حال‌ كه‌ نفي‌ انتساب‌ اين‌ كتاب‌ به‌ نعماني‌ از عبارت‌ نجاشي‌ استفاده‌ نمي‌شود، دليل‌ بر اثبات‌ آن‌ چيست؟

نخستين‌ مطلبي‌ كه‌ ممكن‌ است‌ به‌ عنوان‌ دليل‌ بر چنين‌ نسبتي‌ گرفته‌ شود عبارت، ابن‌ شهر آشوب‌ در باب‌ <في من‌ عرف‌ بكنيته> در معالم‌ العلماء است‌ كه‌ مي‌گويد:

ابو عبدالله‌ محمد بن‌ ابراهيم، له‌ تفسير القرآن‌ لاهل‌ البيت‌ عليهم‌ السلام74.

جناب‌ آقاي‌ مددي‌ درباره‌ اين‌ عبارت‌ آورده‌اند:

اين‌ اسم‌ و كنيه‌ اگرچه‌ با مرحوم‌ نعماني‌ انطباق‌ دارد، ولي‌ نمي‌توان‌ اطمينان‌ - چه‌ رسد به‌ جزم‌ - داشت‌ مراد ايشان‌ همان‌ نعماني‌ معروف‌ است، خصوصاً كه‌ كتاب‌ فعلي‌ جنبه‌ تقسيم‌بندي‌ ابحاث‌ و آيات‌ قران‌ را دارد و تمامي‌ آن‌ به‌ صورت‌ يك‌ روايت‌ واحده‌ از حضرت‌ اميرالمؤ‌منين‌ است‌ نه‌ تفسير به‌ معناي‌ متعارف‌ آن.75

نگارنده‌ مي‌افزايد كه‌ بي‌ترديد مراد ابن‌ شهر آشوب‌ از عبارت‌ فوق‌ نعماني‌ نيست، زيرا وي‌ نعماني‌ را در باب‌ اسماء با اين‌ عبارت‌ <محمد بن‌ ابراهيم‌ ابوعبدالله‌ النعماني، من‌ كتبه‌ كتاب‌ الغيبه>76 ترجمه‌ كرده‌ است‌ و ذكر مجدّد نام‌ وي‌ در باب‌ كني‌ بي‌ وجه‌ است. به ويژه‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ اساساً نعماني‌ به‌ كنيه‌ معروف‌ نيست، نجاشي‌ وي‌ را معروف‌ به‌ ابن‌ زينب‌ دانسته77 و اشتهار وي‌ در عصر بعدي‌ هم‌ به‌ لقب‌ نعماني‌ بوده‌ است. نگارنده‌ در خاطر ندارد كه‌ در جايي‌ از نعماني‌ بدون‌ لقب‌ وي‌ نقل‌ شده‌ باشد.

البته‌ ممكن‌ است‌ كسي‌ به‌ بيان‌ ديگر مراد از عبارت‌ فوق‌ را نعماني‌ بداند، به‌ اين‌ گونه‌ كه‌ نسخه‌اي‌ با نام‌ <تفسير القرآن‌ لاهل‌ البيت‌ عليهم‌السلام> منسوب‌ به‌ كسي‌ با عنوان‌ <ابو عبدالله‌ محمد بن‌ ابراهيم> به‌ دست‌ ابن‌ شهر آشوب‌ رسيده‌ و چون‌ وي‌ مؤ‌لف‌ را نمي‌شناخته‌ وي‌ را در باب‌ كنيه‌ آورده‌ است، با افزودن‌ اين‌ مطلب‌ كه‌ وجود دو نفر كه‌ هر دو كتاب‌ تفسير داشته‌ و نام‌ و نام‌ پدر و كنيه‌ هر دو يكي‌ است‌ بعيد مي‌باشد انتساب‌ كتاب‌ فوق‌ را به‌ نعماني‌ ثابت‌ بدانيم.

ولي‌ اين‌ استدلال‌ چندان‌ استوار نيست، زيرا عصر اين‌ شخص‌ روشن‌ نيست‌ و نام‌ و نام‌ پدر و كنيه‌ وي‌ همگي‌ مشهور بوده‌ و وجود دو نفر، به خصوص‌ در دو عصر مختلف‌ با اين‌ ويژگيها بعيد نيست. اين‌ نكته‌ هم‌ كه‌ نعماني‌ هماره‌ با لقب‌ ذكر مي‌شده‌ و در اينجا از اين‌ لقب‌ ياد نشده، نااستواري‌ استدلال‌ فوق‌ را روشنتر مي‌سازد. اين‌ را هم‌ مي‌افزاييم‌ كه‌ تعبير <لاهل‌ البيت‌ عليهم‌ السلام> درباره‌ رساله‌ موجود كه تنها از حضرت‌ امير(ع) منقول‌است،‌ اصلاً تناسب‌ ندارد.

باري،‌ اگر بپذيريم‌ كه‌ نعماني‌ كتابي‌ با نام‌ تفسير القران‌ هم‌ داشته‌ است، چگونه‌ مي‌توان‌ انتساب‌ نسخهِ‌ موجود را به‌ وي‌ ثابت‌ كرده‌ يا به‌ اثبات‌ رسانيد كه‌ اين‌ رساله‌ از تفسير نعماني‌ اخذ شده‌ است؟

در پاسخ‌ اين‌ سؤ‌ال‌ به‌ اجمال‌ اشاره‌ مي‌كنيم‌ كه‌ اثبات‌ انتساب‌ نسخه‌ها به‌ كتب‌ مسأ‌له‌ مهمي‌ است‌ كه‌ روش‌ خاص‌ به‌ خود دارد و استناد به‌ اجازات‌ علماء براي‌ اين‌ امر ناكارآمد است، زيرا اجازات‌ غالباً اجازات‌ عامه‌ و بدون‌ مناوله‌ مي‌باشد و هيچ‌ كمكي‌ به‌ انتساب‌ كتب‌ به‌ مؤ‌لف‌ نمي‌كند، تا چه‌ رسد كه‌ انتساب‌ نسخهِ‌ خاصي‌ را ثابت‌ نمايد، انتساب‌ نسخه‌ها به‌ مؤ‌لفين‌ با روشهاي‌ خاص‌ نسخه‌شناسي‌ و با توجه‌ به‌ علائم‌ بلاغ، مقابله‌ و با مقايسه‌ كتاب‌ با آراء و افكار مؤ‌لف‌ و سبك‌ و سياق‌ تأ‌ليفهاي‌ وي‌ و مقايسه‌ اسناد آن‌ با اسناد شناخته‌ شده‌ صورت‌ مي‌گيرد و در اين‌ ميانه‌ اجازه‌اي‌ بودن‌ با وجاده‌اي‌ بودن‌ (به‌ اصطلاح‌ اهل‌ درايه) هيچ‌ تفاوتي‌ ندارد.

نگارنده‌ تفصيل‌ اين‌ بحث‌ را در رساله‌ مستقلي‌ درباره‌ نقش‌ طرق‌ و مشيخه‌ در اسناد آورده‌ است‌ و اكنون‌ مجال‌ پرداختن‌ بدان‌ نيست.

در اينجا به‌ همين‌ مقدار اشاره‌ مي‌كنيم،‌ با عنايت‌ به‌ تصريح‌ به‌ نام‌ نعماني‌ در آغاز كتاب‌ و تطابق‌ سند آن‌ با اسناد شناخته‌ شده‌ نعماني‌ و سازگاري‌ فضاي‌ كلي‌ كتاب‌ با تفكّر حديث‌گرايانه‌ نعماني‌ با تكيه‌ بر محوريت‌ اهل‌بيت(ع) در اخذ معارف‌ ديني، بعيد نيست‌ بتوان‌ نسبت‌ اين‌ كتاب‌ را به‌ نعماني‌ پذيرفت.

در اينجا تذكر اين‌ نكته‌ مفيد به‌ نظر مي‌آيد كه‌ مرحوم‌ محدّث‌ نوري‌ رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ سيد مرتضي‌ را اختصاري‌ از تفسير نعماني‌ مي‌داند،78 ولي‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ اصل‌ تفسير نعماني‌ در دست‌ نيست‌ و از عبارت‌ آغازين‌ اين‌ رساله‌ هم‌ به‌ روشني‌ برنمي‌آيد كه‌ كتاب‌ تفسير قرآن‌ نعماني‌ بيش‌ از اين‌ رساله‌ بوده‌ است، نمي‌توان‌ به‌ مختصر بودن‌ رساله‌ موجود از تفسير نعماني‌ حكم‌ داد.

اين‌ بخش‌ را با نقل‌ و بررسي‌ سخني‌ از جناب‌ آقاي‌ مددي‌ پايان‌ مي‌دهيم:

<به‌ احتمال‌ بسيار قوي، چون‌ مرحوم‌ نعماني‌ اواخر حيات‌ را در شامات‌ - يعني‌ شهر حلب‌ - گذرانده‌ و همانجا نيز وفات‌ يافته‌ و از سوي‌ ديگر بر اثر نفوذ شديد يك‌ خط‌ غلّو در منطقه‌ شامات‌ - آن‌ كه‌ ريشه‌ همين‌ علويان‌ فعلي‌ است‌ - برانديشه‌هاي‌ شيعي، اين‌ كتاب‌ جزء ميراثهاي‌ علمي‌ مرحوم‌ نعماني‌ يافت‌ شده، و بعدها به‌ همين‌ صورت‌ فعلي‌ و بدون‌ استناد مستقيم‌ به‌ مؤ‌لف‌ - ولو به‌ صورت‌ اجازه‌ - ‌در مراكز علمي‌ معروف‌ آن‌ روزگاران: قم، بغداد، كوفه‌ و... انتشار يافته>.

ايشان‌ در پايان‌ مي‌افزايند:

<البته‌ اينها احتمالاتي‌ است‌ كه‌ اگر چه‌ برخي‌ شواهد آنها را تأ‌ييد مي‌كند، ولي‌ نياز به‌ جمع‌آوري‌ شواهد بيشتري‌ دارد>.79

نگارنده‌ شاهدي‌ - ولو ضعيف‌ - نيافت‌ كه‌ نشان‌ دهد رساله‌ مورد بحث‌ در شامات‌ نگارش‌ يافته‌ باشد.

نفوذ شديد خط‌ غلو بر انديشه‌هاي‌ شيعي‌ در منطقه‌ شامات‌ ظاهراً به‌ حركت‌ حسين‌ بن‌ حمدان‌ خصيبي‌ اشاره‌ دارد. منابع‌ علويان‌ براي‌ وي‌ نقش‌ بسياري‌ در اعتلاء دولت‌ آل‌ حمدان‌ قائل‌ بوده، او را مرشد معنوي‌ سيف‌ الدوله‌ دانسته، پيشرفت‌ دولت‌ حمداني‌ را مرهون‌ عنايات‌ و توجهات‌ حسين‌ بن‌ حمدان‌ مي‌دانند.80 به‌ گفته‌ ابن‌ حجر: قيل‌ انّه‌ كان‌ يؤ‌م‌ لسيف‌ الدوله،81 ولي‌ تا چه‌ حد اين‌ گزارشها قابل‌ اعتماد است؟ نياز به‌ بررسي‌ دارد و نفوذ حسين‌ بن‌ حمدان‌ بر سيف‌ الدوله‌ هم‌ آيا الزاماً به‌ معناي‌ نفوذ خط‌ غلو برانديشه‌هاي‌ شيعي‌ آن‌ سرزمين‌ است؟ چندان‌ روشن‌ نيست.

از اينها مهمتر، ما هيچ‌ گونه‌ ردپايي‌ از ارتباط‌ حسين‌ بن‌ حمدان‌ و نعماني‌ نيافتيم. از سوي‌ ديگر در رساله‌ موجود، نعماني‌ اين‌ حديث‌ مفصل‌ را از طريق‌ ابن‌ عقده‌ نقل‌ كرده‌ كه‌ از اهل‌ كوفه‌ بوده‌ و به‌ بغداد هم‌ سفر كرده‌ است‌ و ربطي‌ به‌ منطقه‌ شامات‌ ندارد، لذا نمي‌توان‌ ادعا كرد كه‌ اين‌ رساله‌ از شامات‌ به‌ قم‌ و بغداد و كوفه‌ راه‌ يافته‌ است.

ج‌ - بررسي‌ تفسير نعماني‌ به‌ عنوان‌ متني‌ حديثي‌

قسمت‌ اوّل: بررسي‌ سند روايت‌ نعماني‌

اولين‌ راوي‌ حديث‌ احمد بن‌ محمد بن‌ سعيد معروف‌ به‌ ابن‌ عقده، بر مذهب‌ زيديه‌ جاروديه‌ بوده‌ ولي‌ در وثاقت‌ و جلالت‌ قدر وي‌ ترديدي‌ نيست.82

اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ در رجال‌ نجاشي‌ به‌ تبع‌ فهرست‌ شيخ‌ طوسي‌ با وصف‌ <ثقه‌ معتمد عليه>83 ستوده‌ شده، علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضّال‌ درباره‌ وي‌ مي‌گويد: رمي‌ بالغلو، محمّد بن‌ مسعود عيّاشي‌ پس‌ از نقل‌ اين‌ مطلب‌ مي‌افزايد: بروي‌ دروغ‌ بسته‌اند، او با تقوا وثقه‌ و خيّر و فاضل‌ بود،84 بنابراين‌ در وثاقت‌ وي‌ نبايد ترديد كرد.

البته‌ ابن‌ غضايري‌ درباره‌ وي‌ مي‌گويد:

<ليس‌ حديثه‌ بالنقي، فيضطرب‌ تاره‌ و يصلح‌ اخري‌ و يروي‌ عن‌ الضعفاء كثيراً و يجوزان‌ يخرج‌ شاهداً.85

ولي‌ اين‌ اظهار نظر، هر چند با توجه‌ به‌ جمله‌ آخر آن، نشان‌ از آن‌ دارد كه‌ به‌ عقيدهِ‌ ابن‌ غضايري‌ نمي‌توان‌ احاديث‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ را دليل‌ دانست‌ و تنها به‌ عنوان‌ شاهد قابل‌ استناد است، ولي‌ در جاي‌ خود ثابت‌ شده‌ كه‌ تضعيفات‌ ابن‌ غضائري‌ چون‌ بر مبناي‌ متن‌شناسي‌ احاديث‌ راويان‌ استوار است، امري‌ استنباطي‌ و اجتهادي‌ است‌ و حجيت‌ ندارد، عبارت‌ ذكر شده‌ در اينجا خود شاهد گويايي‌ است‌ بر اتكاء ابن‌ غضايري‌ بر متن‌شناسي‌ احاديث‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ در تضعيف‌ وي.

راوي‌ پاياني‌ اين‌ حديث‌ اسماعيل‌ بن‌ جابر است. شيخ‌ طوسي‌ در باب‌ اصحاب‌ الباقر(ع) از رجال‌ خود مي‌گويد:

اسماعيل‌ بن‌ جابر الخثعمي‌ الكوفي، ثقه، ممدوح، له‌ اصول، رواها عنه‌ صفوان‌ بن‌ يحيي.86

در اينجا پاره‌اي‌ بحثهاي‌ رجالي‌ در تعيين‌ هويت‌ اين‌ راوي‌ و ارتباط‌ وي‌ با اسماعيل‌ جعفي‌ وجود دارد كه‌ در رسالهِ‌ مستقلي‌ درباره‌ اسماعيل‌ جعفي‌ بدانها پرداخته‌ و نيازي‌ به‌ طرحشان‌ در اين‌ مقال‌ نيست. بهر حال‌ در وثاقت‌ سه‌ راوي‌ در سند حديث‌ بحثي‌ نيست. سه‌ راوي‌ ديگر در اين‌ سند بر جاي‌ مي‌ماند:

نخست: احمد بن‌ يوسف‌ بن‌ يعقوب‌ جعفي‌

وي‌ توثيق‌ صريح‌ ندارد ولي‌ ممكن‌ است‌ به‌ دو بيان، اعتبار حديث‌ را از ناحيه‌ وي‌ به‌ اثبات‌ برساند كه‌ در هر دو بيان‌ از مباني‌ رجالي‌ مورد اختلاف‌ استفاده‌ شده‌ ولي‌ ما مباني‌ رجالي‌ اين‌ دو بيان‌ را صحيح‌ مي‌دانيم. در اينجا مجال‌ طرح‌ اين‌ مباني‌ و اثبات‌ آنها نيست، لذا تنها به‌ ذكر اصل‌ دو بيان‌ اكتفا مي‌كنيم.

بيان‌ اول: ابن‌ عقده، روايات‌ بسياري‌ از اين‌ راوي‌ نقل‌ كرده،87 و كثرت‌ روايات‌ بزرگان‌ از يك‌ راوي‌ دليل‌ بر وثاقت‌ وي‌ مي‌باشد.

بيان‌ دوم: اين‌ سند ظاهراً طريق‌ نعماني‌ به‌ كتاب‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بطائني‌ است‌ كه‌ بارها در غيبت‌ نعماني‌ تكرار شده88 و در بحث‌ منابع‌ غيبت‌ نعماني‌ درباره‌ روشهاي‌ كشف‌ منبع‌ يك‌ كتاب‌ سخن‌ گفته، اشاره‌ مي‌كنيم‌ كه‌ يكي‌ از روشهاي‌ مهم‌ در منبع‌ شناسي‌ اين‌ است‌ كه‌ كسي‌ كه‌ اسناد نوعاً تا وي‌ به‌ يك‌ شكل‌ بوده‌ و پس‌ از وي‌ به‌ اشكال‌ مختلف‌ گرديده، مؤ‌لف‌ منبع‌ كتاب‌ بوده‌ و سند مشترك‌ تكرار شده‌ تا وي‌ طريق‌ مؤ‌لف‌ به‌ منبع‌ كتاب‌ است.

درباره‌ اين‌ سند در غيبت‌ نعماني‌ هم‌ با اين‌ روش‌ درمي‌يابيم‌ كه‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ مؤ‌لف‌ مأ‌خذي‌ است‌ كه‌ نعماني‌ احاديث‌ خود را از آن‌ گرفته‌ است مابين‌ سند دقيقاً همين‌ سند مورد بحث‌ ما در آغاز تفسير نعماني‌ است. نجاشي‌ در رجال‌ خود در ترجمه‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ كتابي‌ به‌ نام‌ فضائل‌ القرآن89 به‌ وي‌ نسبت‌ مي‌دهد و طريق‌ خود را به‌ آن‌ ذكر مي‌كند90 كه‌ دقيقاً همين‌ طريق‌ مورد بحث‌ ماست. از ملاحظه‌ مجموع‌ اين‌ موارد به‌ نظر مي‌رسد كه‌ طريق‌ فوق، طريق‌ نعماني‌ به‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ باشد.

از سوي‌ ديگر علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضّال‌ مي‌گويد كه‌ وي‌ تفسير قرآن‌ را از آغاز تا انجام‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ نگاشته‌ كه‌ شايد بدين‌ معنا باشد كه‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ كتابي‌ در تفسير داشته‌ كه‌ ابن‌ فضّال‌ نسخه‌اي‌ از آن‌ را نگاشته‌ و از وي‌ روايت‌ كرده‌ است.

باري‌، اين‌ احتمال‌ مي‌رود كه‌ فضائل‌ القرآن‌ و تفسير القرآن‌ اجزاء كتاب‌ گسترده‌تري‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ باشد كه‌ مشتمل‌ بر مباحث‌ عام‌ تفسيري‌ (همچون‌ تفسير نعماني)، تفسير تك‌تك‌ سوره‌ها و فضائل‌ قراءت‌ سوره‌هاي‌ قرآن‌ باشد.

باري‌ اگر اين‌ سخن‌ كه‌ تفسير نعماني‌ برگرفته‌ از كتاب‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ فضال‌ است‌ به‌ اثبات‌ برسد، مي‌توان‌ با توجه‌ به‌ مبناي‌ رجاليي‌ كه‌ در طريق‌ به‌ كتابها، نيازي‌ به‌ بررسي‌ سندي‌ نيست، طريق‌ فوق‌ را تصحيح‌ كرد هر چند نتوانيم‌ وثاقت‌ احمد بن‌ يوسف‌ بن‌ يعقوب‌ را ثابت‌ كنيم.

دوم‌ و سوم: حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بطائني‌ و پدر وي‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌

علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بطائني‌ از وكيلان‌ برجسته‌ امام‌ كاظم(ع) و مورد اعتماد جامعه‌ شيعي‌ بود. با زنداني‌ شدن‌ امام‌ كاظم(ع) اموال‌ بسياري،‌ مربوط‌ به‌ آن‌ حضرت، توسط‌ شيعيان‌ به‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ و به‌ ديگر وكيلان‌ حضرت‌ داده‌ شد. پس‌ از وفات‌ آن‌ حضرت‌ طمع‌ در اين‌ اموال‌ سبب‌ شد كه‌ اينان، امام‌ كاظم(ع) را آخرين‌ امام‌ معرفي‌ كرده‌ و امامت‌ امام‌ رضا(ع) را انكار كنند و بدين‌ ترتيب‌ مذهب‌ واقفه‌ پديدار گرديد.91

با اين‌ حال‌ نام‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در احاديث‌ بسياري‌ واقع‌ است‌ و بزرگاني‌ از محدثين‌ همچون‌ ابن‌ ابي‌ عمير و احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر بزنطي‌ و حسن‌ بن‌ محبوب‌ - از اصحاب‌ اجماع‌ - و نيز علي‌ بن‌ الحكم‌ و ديگران‌ از وي‌ بسيار روايت‌ كرده‌اند، حال‌ چگونه‌ مي‌توان‌ اين‌ مطلب‌ را با انحراف‌ عقيدتي‌ شديد علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ سازگار ساخت؟

در اينجا احتمالاتي‌ ذكرشده‌ كه‌ تنها به‌ اجمال‌ به‌ برخي‌ از آنها اشاره‌ مي‌كنيم: مرحوم‌ محدّث‌ نوري‌ بر اين‌ باور است‌ كه‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ پس‌ از تأ‌سيس‌ مذهب‌ واقفه‌ هم‌ ثقه‌ بوده‌ است،92 ولي‌ شواهد روشن‌ تاريخي‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ فاصلهِ‌ شديدي‌ بين‌ واقفه‌ و اماميه‌ وجود داشته‌ كه‌ با وجود آن، نمي‌توان‌ زمان‌ تحمل‌ حديث‌ از علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ را مربوط‌ به‌ زمان‌ واقفه‌ بودن‌ وي‌ دانست.93 از يك‌ سو واقفه‌ شديداً با امام‌ رضا(ع) درگير شده‌ و نسبت‌ به‌ آن‌ حضرت‌ جسارت‌ روا مي‌داشتند94 و از سوي‌ ديگر امام‌ رضا(ع) مراوده‌ و هم‌ نشيني‌ با واقفه‌ را ممنوع‌ اعلام‌ مي‌دارد، آنها را همچون‌ نصّاب‌ دانسته95 كه‌ نگرش‌ منفي‌ جامعه‌ شيعي‌ نسبت‌ به‌ آنها آشكار است. لقب‌ ممطوره96 كه‌ به‌ معناي‌ سگان‌ باران‌ خورده‌ مي‌باشد، تعبيري‌ است‌ كه‌ اماميه‌ از واقفه‌ بكار مي‌برده‌اند و فاصله‌ بسيار اين‌ دو را از هم‌ نشان‌ مي‌دهد.97

بنابراين‌ بزرگان‌ اماميه‌ پيش‌ از واقفي‌ شدن‌ و در زمان‌ جلالت‌ قدر علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ و ديگر واقفيان‌ معروف‌ همچون‌ زياد بن‌ مروان‌ قندي‌ از آنها روايت‌ دريافت‌ داشته‌اند و چون‌ مدار ارزش‌گذاري‌ احاديث‌ هر راوي‌ زمان‌ تحمل‌ حديث‌ از وي‌ است، لذا انحراف‌ مذهبي‌ و ضعيف‌ يا كاذب‌ بودن‌ اين‌ راويان‌ پس‌ از آن، ضرري‌ به‌ صحّت‌ احاديث‌ ايشان‌ نمي‌زند.

ولي‌ اين‌ روش‌ براي‌ اعتبار بخشيدن‌ به‌ روايات‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در بحث‌ ما كارساز نيست، زيرا اين‌ روش‌ در جايي‌ است‌ كه‌ راوي‌ حديث‌ از علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ از اماميه‌ باشد نه‌ كسي‌ چون‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ كه‌ خود از بزرگان‌ واقفه‌ است.

البته‌ اگر همچون‌ محدّث‌ نوري‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ را پس‌ از تأ‌سيس‌ مذهب‌ وقف‌ هم‌ ثقه‌ بدانيم، نتيجه‌ بحث‌ تغيير مي‌كند، ولي‌ اين‌ مبنا ناتمام‌ است، چنانچه‌ به‌ تفصيل‌ اثبات‌ شده‌ است.

بنابراين‌ روايت‌ از ناحيه‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ نامعتبر است.

امّا حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه، به‌ نقل‌ رجال‌ كشي‌ علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضّال‌ درباره‌ وي‌ مي‌گويد:

كذاب‌ ملعون، رويت‌ عنه‌ احاديث‌ كثيره، و كتبت‌ عنه‌ تفسير القرآن‌ كلّه‌ من‌ اوّله‌ الي‌ آخره، الاّ اني‌ لا استحل‌ ان‌ اروي‌ عنه‌ حديثاً كثيراً.98

در رجال‌ نجاشي‌ به‌ نقل‌ از رجال‌ كشي‌ تنها به‌ عبارت‌ <فطعن‌ عليه> اكتفاء ورزيده99 كه‌ احتمالاً از تمايل‌ نجاشي‌ به‌ اختصار ناشي‌ شده‌ باشد.

در رجال‌ ابن‌ غضائري‌ درباره‌ وي‌ مي‌گويد:

واقف‌ ابن‌ واقف، ضعيف‌ في‌ نفسه‌ و ابوه‌ اوثق‌ منه، و قال‌ علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضّال:100 <اني‌ لاستحيي‌ من‌ الله‌ ان‌ اروي‌ عن‌ الحسن‌ بن‌ علي> و حديث‌ الرضا(ع) فيه‌ مشهور.101

برخي‌ از مشايخ‌ حمدويه‌ بن‌ نصير، حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ را <رجل‌ سوء> خوانده‌ است،102 و كشي‌ نيز خود در ترجمه‌ شعيب‌ عقرقوفي، وي‌ را كذّاب‌ دانسته‌ است.103

وقوع‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در اسناد كامل‌ الزيارات‌ و اسناد تفسير قمي‌ هم‌ دليل‌ بر وثاقت‌ وي‌ نيست، لذا نيازي‌ به‌ مقايسه‌ اين‌ امر با تضعيفات‌ فوق‌ نيست.104

با اين‌ همه‌ مرحوم‌ محدث‌ نوري‌ با ارائه‌ قرايني، درصدد اثبات‌ وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ برآمده‌ است.105

نقل‌ و بررسي‌ كلام‌ محدّث‌ نوري‌ در اثبات‌ وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌

قرينهِ‌ اوّل: احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر كه‌ از گروهي‌ است‌ كه‌ تنها از ثقه‌ روايت‌ مي‌كنند، از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در باب‌ تدبير تهذيب‌ روايت‌ كرده‌ است.

آيت‌ الله‌ والد - مدّظلّه‌ - در بحثهاي‌ رجالي‌ خود اشاره‌ مي‌كردند كه‌ اين‌ حديث‌ با توجه‌ به‌ دشواري‌هاي‌ سندي‌ و متني‌ آن‌ قابل‌ استناد در بحثهاي‌ رجالي‌ نيست‌ و به‌ احتمال‌ زياد در آن‌ تحريفي‌ رخ‌ داده‌ است، در مواردي‌ كه‌ حديث‌ با غرابت‌ و اعضال‌ روبروست، نمي‌توان‌ با تمسّك‌ به‌ اصاله‌ عدم‌ التحريف، احتمال‌ تحريف‌ را در سند منتفي‌دانست، در ضميمه‌ مقال‌ در باره‌ اين‌ سند سخن‌ خواهيم‌ گفت.

قرينه‌ دوم: روايت‌ِ بسيارِ بزرگان‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌؛

مرحوم‌ محدّث‌ نوري، نام‌ افرادي‌ چند را كه‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ روايت‌ مي‌كنند آورده‌ كه‌ غالب‌ آنها روايت‌ يا روايات‌ اندكي‌ از وي‌ داشته‌ و وثاقت‌ و جلالت‌ قدر برخي‌ از آنها نيز نيازمند بحث‌ و بررسي‌ است،‌ همچون‌ صالح‌ بن‌ ابي‌ حماد.106 در مورد اين‌ راوي، روايت‌ مستقيم‌ او از حسن‌ بن‌ علي ‌بن ابي‌ حمزه‌ هم‌ در جايي‌ ديده‌ نشد.107

تنها راوي‌ قابل‌ ذكر در اين‌ بحث‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ است‌ كه‌ روايات‌ وي‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بسيار است‌ و در جلالت‌ قدر و وثاقت‌ وي‌ ترديدي‌ نيست، هر چند پاره‌اي‌ تضعيفات‌ درباره‌ وي‌ ذكر شده‌ كه‌ چندان‌ قابل‌ اعتنا نيست.108

ولي‌ روايت‌ بسيار اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ نيز دليل‌ بر وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ نيست؛109

زيرا اولاً: ابن‌ غضائري‌ درباره‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ مي‌گويد: <يروي‌ عن‌ الضعفاء>. اگر اين‌ سخن‌ پذيرفته‌ شود، قهراً ديگر روايت‌ بسيار اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ دليل‌ بر وثاقت‌ كسي‌ نيست، زيرا دلالت‌ روايت‌ بسيار راوي‌ جليل‌ القدر از كسي‌ بر وثاقت‌ مروي‌ عنه، در مورد غالب‌ راويان‌ مي‌باشد؛ نه‌ درباره‌ راوياني‌ همچون‌ احمد بن‌ محمد بن‌ خالد برقي‌ كه‌ بر خلاف‌ متعارف‌ محدثان‌ از روايت‌ از ضعفاء پرهيز نداشته‌اند.

ثانياً: اگر سخن‌ ابن‌ غضايري‌ را نپذيريم، يا اصلاً نسبت‌ كتاب‌ رجال‌ موجود را به‌ وي‌ انكار كرده، مؤ‌لف‌ كتاب‌ را شخصي‌ مجهول‌ الحال‌ و غير قابل‌ اعتماد بدانيم، باز هم‌ مي‌گوييم: بنابر تحقيق‌ روايت‌ بسيار اجلاء از يك‌ شخص‌ هميشه‌ دليل‌ بر وثاقت‌ آن‌ شخص‌ نيست، بلكه‌ اين‌ امر شرايطي‌ چند دارد از جمله؛

1 - روايات‌ نقل‌ شده‌ در مستحبات‌ و آداب‌ نباشد، زيرا در اين‌ امور ممكن‌ است‌ به‌ استناد احاديث‌ بسيار معتبر <من‌ بلغ> و با توجه‌ به‌ قاعده‌ تسامح‌ در ادله‌ سنن‌ روايت‌ صورت‌ گرفته‌ باشد، نه‌ به‌ جهت‌ وثاقت‌ مروي‌ عنه.

2 - در مواردي‌ كه‌ خبر عادل‌ غير علمي‌ حجيت‌ ندارد بلكه‌ بايد علم‌ حاصل‌ شود؛ همچون‌ مسائل‌ اعتقادي‌ نباشد، چون‌ در اين‌ گونه‌ موارد، نقل‌ روايت‌ از يك‌ راوي‌ ممكن‌ است‌ به‌ عنوان‌ مقدمه‌ تحصيل‌ علم‌ باشد، به‌ اين‌ شكل‌ كه‌ با انضمام‌ احاديث‌ مختلف‌ به‌ يكديگر و با تراكم‌ قرائن‌ مختلف‌ يك‌ مطلب‌ را ثابت‌ كرد. در حصول‌ علم‌ نيازي‌ نيست‌ كه‌ احاديثي‌ كه‌ مورد استناد قرار مي‌گيرد هر يك‌ به‌ تنهايي‌ از اعتبار برخوردار باشند، لذااحاديث‌ ضعيف‌ هم‌ در تواتر آفريدن‌ تأ‌ثير دارند.

در مسائل‌ اعتقادي‌ چه‌ بسا روايات‌ بسياري‌ در كتب‌ حديث‌ نقل‌ مي‌گردد كه‌ بسياري‌ از آنها از جهت‌ سندي‌ به‌ تنهايي‌ قابل‌ استناد نيست. ولي‌ در كنار ديگر روايات، علم‌ آورند، لذا مثلاً در كتاب‌ الحجه‌ كافي‌ نام‌ افراد گمنام‌ و مجهول‌ الحال‌ بسيار ديده‌ مي‌شود كه‌ بعيد است‌ كليني‌ همه‌ اين‌ افراد را ثقه‌ بداند، بلكه‌ ظاهراً علت‌ نقل‌ روايت‌ از اين‌ افراد همين‌ نكته‌ است.

درباره‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ و روايت‌ بسيار وي‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ شرايط‌ فوق‌ وجود ندارد، بسياري‌ از روايات‌ وي‌ در امور مستحبي‌ همچون‌ ثواب‌ سوره‌هاي‌ قرآن110 يا فضل‌ صلوات‌ بر پيامبر(ص) و اهل‌ بيت‌ ايشان111 مي‌باشد.

در مسائل‌ مربوط‌ به‌ مهدويت‌ و غيبت‌ هم‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بسيار حديث‌ نقل‌ كرده112 كه‌ نقل‌ حديث‌ در اين‌ مسائل‌ هم‌ ممكن‌ است‌ به‌ عنوان‌ مقدمه‌اي‌ باشد براي‌ پيدايش‌ علم‌ و يقين، و نه‌ به‌ جهت‌ وثاقت‌ مروي‌ عنه.

ثالثاً بر فرض‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران، حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ راثقه‌ مي‌دانسته، اين‌ توثيق‌ با تضعيف‌ علي‌ بن‌ حسن‌ بن‌ فضال‌ در تعارض‌ است.

قرينه‌ سوم‌ (كه‌ با بحث‌ اصلي‌ ما ارتباط‌ بيشتري‌ دارد) اين‌ است‌ كه‌ اصحاب‌ روايات‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ را تلّقي‌ به‌ قبول‌ كرده‌اند.

محدّث‌ نوري‌ همين‌ تفسير نعماني‌ را به‌ عنوان‌ شاهد اين‌ مطلب‌ ذكر كرده، اشاره‌ مي‌كند كه‌ علي‌ بن‌ ابراهيم‌ ملّخص‌ اين‌ روايت‌ را در آغاز تفسير خود آورده، و سيد مرتضي‌ تفسير نعماني‌ را تلخيص‌ كرده‌ كه‌ به‌ رساله‌ محكم‌ و متشابه‌ معروف‌ است‌ و شيخ‌ جليل‌ سعد بن‌ عبدالله‌ ترتيب‌ اين‌ حديث‌ را تغيير داده‌ و آن‌ را مبوب‌ ساخته‌ و اجزاء حديث‌ را در ابوابي‌ پراكنده‌ ساخته‌ است.

ولي‌ اين‌ قرينه‌ هم‌ براي‌ اثبات‌ و ثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ قابل‌ پذيرش‌ نيست، زيرا درباره‌ مقدمه‌ تفسير علي‌ بن‌ ابراهيم‌ و ارتباط‌ شديد آنها با يكديگر گفتني‌ است‌ كه‌ اولاً دليلي‌ در دست‌ نيست‌ كه‌ اين‌ مقدمه‌ برگرفته‌ از اين‌ تفسير باشد، بلكه‌ ممكن‌ است‌ از روايتي‌ ديگر گرفته‌ شده‌ كه‌ همين‌ روايت‌ هم‌ به‌ دست‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ رسيده‌ كه‌ آن‌ را با اضافات‌ بسيار به‌ عنوان‌ يك‌ روايت‌ به‌ حضرت‌ امير(ع) نسبت‌ داده‌ است.

ثانياً: تفسير موجود به‌ نام‌ تفسير علي‌ بن‌ ابراهيم‌ هم‌ تأ‌ليف‌ وي‌ نيست‌ بلكه‌ تفسير ديگري‌ است، ظاهراً نگارش‌ علي‌ بن‌ حاتم‌ قزويني‌ كه‌ البته‌ غالباً از تفسير قمي‌ نقل‌ مي‌كند،113 در مقدمه‌ اين‌ تفسير هر چند نام‌ علي‌ بن‌ ابراهيم‌ با صراحت‌ آمده‌ است‌ ولي‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ نكته‌ كه‌ درباره‌ علي‌ بن‌ حاتم‌ گفته‌اند كه: <يروي‌ عن‌ الضعفاء>114 و واسطه‌ بين‌ مؤ‌لف‌ تفسير موجود و علي‌ بن‌ ابراهيم‌ در آغاز متن‌ تفسير كسي‌ به‌ نام‌ ابوالفضل‌ العباس‌ بن‌ محمد بن‌ القاسم‌ بن‌ حمزه‌ بن‌ موسي‌ بن‌ جعفر است115 كه‌ دليلي‌ بر وثاقت‌ وي‌ نيافتيم، لذا نمي‌توان‌ به‌ مقدمه‌ تفسير موجود اعتماد ورزيده‌ و، به‌ تبع،‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ را مورد اعتماد علي‌ بن‌ ابراهيم‌ دانست.

درباره‌ رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ و نسبت‌ آن‌ به‌ سيد مرتضي‌ پيشتر سخن‌ گفتيم.

رساله‌ سعد بن‌ عبدالله‌ هم‌ رساله‌اي‌ است‌ گمنام‌ و نمي‌توان‌ نسبت‌ آن‌ را به‌ سعد بن‌ عبدالله‌ مسلم‌ انگاشت، در اين‌ باره‌ پس‌ از اين‌ بيشتر سخن‌ خواهيم‌ گفت.

با توجه‌ به‌ آنچه‌ گذشت‌ نتيجه‌ مي‌گيريم‌ كه‌ دليلي‌ بر وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در كار نيست.

نكته‌ ديگري‌كه درباره‌ سند تفسير نعماني‌ به‌ ذهن‌ مي‌رسد آن‌ است‌ كه،‌ روايت‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ از اسماعيل‌ بن‌ جابر در جاي‌ ديگري‌ ديده‌ نشده‌ است، ولي‌ اين‌ مطلب‌ با توجه‌ به‌ اين‌ كه‌ از جهت‌ شرايط‌ زماني‌ و مكاني‌ نقل‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ از اسماعيل‌ بن‌ جابر غريب‌ نيست،116 چندان‌ اهميتي‌ ندارد.

نتيجه‌ بحث‌ ما اين‌ است‌ كه‌ با توجه‌ به‌ وجود حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ و پدر وي‌ در سند تفسير نعماني، اين‌ كتاب‌ به‌ عنوان‌ متني‌ حديثي‌ اعتبار ندارد.

حال‌ به‌ اين‌ نكته‌ مي‌پردازيم‌ كه‌ آيا با عنايت‌ به‌ متن‌ حديث‌ مي‌توان‌ آن‌ را روايتي‌ از حضرت‌ امير(ع) دانست.

قسمت‌ دوّم: بررسي‌ تفسير نعماني‌ با توجه‌ به‌ متن‌ حديث‌

ظاهر عبارت‌ تفسير نعماني‌ مي‌رساند كه‌ به‌ جز دو صفحه‌ مقدمه‌ كتاب‌ و يك‌ صفحه‌ آغاز روايت‌ كه‌ از حضرت‌ صادق(ع) نقل‌ شده‌ بقيه‌ روايت‌ تا پايان‌ آن، از كلمات‌ حضرت‌ امير(ع) مي‌باشد، تعابير: <سئل‌ صلوات‌ الله‌ عليه>117 يا <سأ‌لوه>118 كه‌ بارها در رساله‌ تكرار شده‌ همين‌ مطلب‌ را گواهي‌ مي‌دهد، در چند مورد حديث‌ هم‌ تعابيري‌ ديده‌ مي‌شود كه‌ تأ‌كيدي‌ بر همين‌ مطلب‌ است:

لمّا اردت‌ قتل‌ الخوارج‌ بعدان‌ ارسلت‌ اليهم‌ ابن‌ عبّاس‌ لاقامه‌ الحجه‌ عليهم‌ قلت‌ يا معشر الخوارج(ص15)119

بر طبق‌ اين‌ عبارت، روايت‌ پس‌ از سركوب‌ خوارج‌ نهروان‌ از حضرت‌ صادر شده‌ است.

ثم‌ قال‌ صلوات‌ الله‌ عليه: و اوصاني‌ رسول‌ الله(ص) فقال: يا علي‌ ان‌ وجدت‌ فئه‌ تقاتل‌ بهم‌ فاطلب‌ حقك‌ والاّ فالزم‌ بيتك، فانّي‌ قد اخذت‌ لك‌ العهد يوم‌ غدير خم‌ بانك‌ خليفتي‌ و وصيي، يا ابا الحسن‌ حقيق‌ علي‌ الله...(ص15).

و ذلك‌ انّ رسول‌ الله(ص) كان‌ يكثر من‌ مخاطبتي‌ بابي‌ تراب‌ (ص27).

حال‌، مي‌خواهيم‌ ببينيم‌ كه‌ آيا با مطالعه‌ متن‌ اين‌ حديث‌ مي‌توان‌ اين‌ تفسير را از كلام‌ حضرت‌ امير(ع) دانست.

اين‌ بحث‌ را از دو زاويه‌ دنبال‌ مي‌كنيم، يكي‌ از جهت‌ سبك‌شناسي‌ و با توجه‌ به‌ واژه‌ها و عبارات‌ و شيوه‌ تنظيم‌ مطالب، و ديگري‌ از جهت‌ محتوا و مقايسه‌ افكار مطرح‌ شده‌ در حديث‌ با عصر حضرت‌ امير(ع).

سبك‌شناسي‌ تفسير نعماني120

جناب‌ آقاي‌ مددي‌ درباره‌ سبك‌ كتاب‌ مي‌نويسند:

روش‌ كتاب‌ به‌ طور كلي‌ به‌ تأ‌ليف‌ كتاب‌ يا رساله‌ بيشتر شبيه‌ است‌ تا به‌ سخنان‌ متعارف‌ معصومين(ع) از نظر ادبي‌ متوسط‌ و آميخته‌ با اصطلاحات‌ علمي. چون‌ عام، خاص، ناسخ، منسوخ، قياس، را‌ي، اجتهاد و... - و از نظر شيوه‌ بيان، صلابت‌ الفاظ، دقّت‌ معاني‌ و وضوح‌ مطلب، شمول‌ و فراگيري، به‌ هيچ‌ وجه‌ در حد مقايسه‌ با نهج‌البلاغه‌ - مثلاً - نيست.121

اين‌ اظهار نظر، در مجموع‌ سخني‌ است‌ متين‌ و استوار، هر چند در برخي‌ از ريزه‌كاري‌هاي‌ آن‌ با ايشان‌ موافق‌ نيستيم، مثلاً:

- كلمات‌ عام، خاص‌ و ناسخ‌ و منسوخ‌ الزاماً مصطلح‌ علمي‌ نيستند. اين‌ كلمات‌ در احاديث‌ هم‌ به‌ معناي‌ عرفي‌ خود كاربرد دارند كه‌ كاربرد آن، به‌ كاربرد اصطلاحي‌ آن‌ نزديك‌ است.122 واژه‌ قياس‌ و را‌ي‌ و اجتهاد نيز واژه‌هاي‌ تازه‌اي‌ نيستند، لذا اين‌ تعابير در احاديث‌ معتبر از پيامبر(ص) و حضرت‌ امير(ع) وارد شده‌ است. مثلاً واژه‌ قياس‌ در روايت‌ معتبري‌ از پيامبر(ص) وارد شده‌ است: ما علي‌ ديني‌ من‌ استعمل‌ القياس‌ في‌ ديني.123

و در روايت‌ ديگري‌ از حضرت‌ امير(ع) مي‌خوانيم: من‌ نصب‌ نفسه‌ للقياس‌ لم‌ يزل‌ دهره‌ في‌ التباس‌ و من‌ دان‌ الله‌ بالرا‌ي‌ لم‌ يزل‌ دهره‌ في‌ ارتماس.124

اگر به‌ جاي‌ اين‌ واژه‌ها، واژه‌ استحسان‌را ذكر مي‌گرديد، مناسب تر مي‌نمود.125

- مقايسه‌ تفسير نعماني‌ هم‌ با نهج‌البلاغه‌ كه‌ گزينش‌ مرحوم‌ سيد رضي‌ است‌ از كلام‌ آن‌ حضرت‌ درست‌ به‌ نظر نمي‌آيد، زيرا مؤ‌لف‌ نهج‌البلاغه، تنها احاديثي‌ از حضرت‌ را برگزيده‌ كه‌ به‌ عقيده‌ وي‌ از جهت‌ ادبي‌ و بلاغي‌ در رتبه‌ والايي‌ قرار داشته‌ است.

باري‌، جناب‌ آقاي‌ مددي‌ با نقل‌ سه‌ مقطع‌ از اين‌ رساله‌ عدم‌ تشابه‌ اين‌ رساله‌ را با سخنان‌ شناخته‌ شده‌ حضرت‌ نتيجه‌ گرفته‌اند. اين‌ مقطعها شواهد خوبي‌ براي‌ اين‌ سخن‌ مي‌باشند. به ويژه‌ مقطع‌ اول‌ (ص67 با توجه‌ به‌ عبارت: و غيره‌ مما لو شرح‌ لطال‌ به‌ الكتاب) و مقطع‌ سوم‌ (ص91، و اما الرد علي‌ من‌ قال‌ بالرا‌ي‌ و القياس‌ و الاستحسان،...)

ما در اينجا نمونه‌هاي‌ ديگري‌ از اين‌ دست‌ ارائه‌ مي‌دهيم:

و قد اعترض‌ علي‌ ذلك‌ بان‌ قيل‌ قدرا‌ينا اصنافاً من‌ الحيوان‌ لا يحصي‌ عددها يبقي‌ و يعيش‌ بغير امر و لا نهي... و اذا جاز ان‌ يستقيم‌ بقاء الحيوان‌ المستبهم... بطل‌ قولكم‌ انّه‌ لابد للناطقين‌ من‌ آمر وناه والاّ لم‌ يبقوا. و الرد عليهم‌ هو ان‌ الله‌ تعالي‌ لمّا خلق‌ الحيوان‌ علي‌ ضربين: مستبهم‌ و ناطق... (ص42)

قال‌ المعترض‌ قد وجدنا بعض‌ البهائم... قيل‌ هذا الّذي‌ ذكرتم‌ لايكون‌ علي‌ العموم، و انّما يكون‌ في‌ الواحد بعد الواحد لعلّهٍ ما... وجه‌ اخر هو انّ... فبطل‌ الاعتراض.(ص‌ 43)

اللهم‌ الاّ ان‌ يدّعي مدّع‌ ان‌ الامامه‌ مستغنيه‌ عمن‌ هذه‌ صفته...(ص‌ 44)

البته‌ تعبير <اللهم‌ الا ان> در روايتي‌ از امام‌ صادق(ع) نقل‌ شده،126 ولي‌ اين‌ عبارت‌ در روايات‌ ائمه‌ پيشين(ع) به ويژه‌ حضرت‌ امير(ع) بي‌سابقه‌ و نامأ‌نوس‌ به‌ نظر مي‌آيد.127

و امّا من‌ انكر فضل‌ رسول‌ الله(ص)، فالدليل‌ علي‌ بطلان‌ قوله‌ قول‌ الله‌ عز و جل... و الدليل‌ علي‌ ذلك‌ قول‌ جبرئيل(ع)... و يزيد ذلك‌ بيانا قوله‌ تعالي...(ص‌ 87)

به‌ نمونه‌هاي‌ شبيه‌ اين‌ نمونه‌ها در بحثهاي‌ آينده‌ اشاره‌ خواهد شد.

خلاصه‌ كلام‌ اين‌ كه‌ سبك‌ ادبي‌ تفسير نعماني‌ و واژه‌ها و تعابير آن‌ با سبك‌ احاديث‌ شناخته‌ شده‌ حضرت‌ امير(ع) يكسان‌ نيست.

محتواي‌ رساله‌ نعماني‌

تفسير نعماني‌ آيات‌ بسياري‌ از قرآن‌ را به‌ عنوان‌ رد بر افكار و انديشه‌ها ذكر كرده‌ است. ظاهر عبارت‌ تفسير اين‌ است‌ كه‌ اين‌ انديشه‌ها در زمان‌ صدور حديث‌ در جامعه‌ مطرح‌ بوده‌ و حديث‌ درصدد پاسخ‌ به‌ انديشه‌هاي‌ موجود مي‌باشد، نه‌ از انديشه‌هايي‌ كه‌ سالها بعد در جامعه‌ پديدار مي‌گردد، بااين‌ حال‌ در اين‌ رساله‌ افكاري‌ مطرح‌ است‌ كه‌ تصور نمي‌رود در زمان‌ حضرت‌ امير(ع) مطرح‌ بوده‌ و ظاهراً پس‌ از پيدايش‌ علم‌ كلام‌ و گسترش‌ مجادلات‌ كلامي‌ پديدار گشته‌اند، نگارنده‌ مجال‌ بررسي‌ تمام‌ احاديث‌ قابل‌ اعتماد از آن‌ حضرت‌ را نيافت‌ ولي‌ گمان‌ نمي‌كند كه‌ بتوان‌ شاهد قابل‌ قبولي‌ بر وجود اين‌ افكار در زمان‌ آن‌ حضرت‌ يافت.

به‌ عنوان‌ نمونه:

الردّ علي‌ من‌ زعم‌ ان‌ الايمان‌ لايزيد ولا ينقص‌ و ان‌ الكفر كذلك‌ (ص‌ 5)

ردّ علي‌ من‌ زعم‌ ان‌ ليس‌ بعد الموت‌ و قبل‌ القيامه‌ ثواب‌ و عقاب‌ (ص‌ 5 و نيز ص‌ 84)

ردّ علي‌ من‌ انكر فضل‌ النبي(ص) علي‌ جميع‌ الخلق‌ (ص‌ 5 و نيز ص87)

ردّ علي‌ من‌ انكر الاسراء به‌ ليله‌ المعراج‌ (ص‌ 5 و نيز ص85)

امّا الردّ علي‌ المجّبره‌ و هم‌ الّذين‌ زعموا ان‌ الافعال‌ انمّا هي‌ منسوبه‌ الي‌ العباد مجازاً لا حقيقه، و انمّا حقيقتها لله‌ لا للعباد، و تأ‌وّلوا في‌ ذلك‌ آيات‌ من‌ كتاب‌ الله‌ لم‌ يعرفوا معناها.(ص‌ 85)

وجود اصطلاح‌ مجاز و حقيقت‌ در زمان‌ حضرت‌ امير(ع) هم‌ قابل‌ تأ‌مّل‌ است‌

و خالفهم‌ فرقه‌ اخري‌ في‌ قولهم‌ فقالوا ان‌ الافعال‌ نحن‌ نخلقها عند فعلنا لها، و ليس‌ فيها صنع‌ ولا اكتساب‌ ولا مشيه‌ ولا اراده... (ص‌ 86)

و امّا عصمه‌ الانبياء و المرسلين‌ و الاوصياء فقد قيل‌ في‌ ذلك‌ اقاويل‌ تختلف، قال‌ بعض‌ الناس: هو مانع‌ من‌ الله‌ تعالي‌ يمنعهم‌ عن‌ المعاصي‌ فيما فرض‌ الله‌ عليهم‌ من‌ التبليغ‌ عنه‌ الي‌ خلقه، و هو فعل‌ الله‌ دونهم، و قال‌ آخرون: العصمه‌ من‌ فعلهم، لانهم‌ يحمدون‌ عليها، و قال‌ آخرون: يجوز علي‌ الانبياء و المرسلين‌ والاوصياء ما يجوز علي‌ غيرهم‌ من‌ الذنوب‌ كلّها، والاول‌ باطل‌ لقوله... (ص‌ 88 و 89)

امّا الاحتجاج‌ علي‌ من‌ انكر الحدوث‌ مع‌ ما تقدم‌ فهوا نّا لما را‌ينا هذا العالم‌ المتحرك‌ متناهيه‌ ازمانه‌ و اعيانه‌ و حركاته‌ و اكوانه‌ و جميع‌ ما فيه، و وجدنا ما غاب‌ عنّا من‌ ذلك‌ يلحقه‌ النهايه‌ و وجدنا العقل‌ يتعلق‌ بما لا نهايه‌ ولولا ذلك‌ لم‌ يجد العقل‌ دليلاً يفرق‌ ما بينهما، و لم‌ يكن‌ لنا بد من‌ اثبات‌ مالا نهايه‌ له‌ معلوما معقولاً ابديا سرمديا ليس‌ بمعلوم‌ انّه‌ مقصور القوي‌ و لا مقدور ولا متجزيِ‌ولامنقسم، فوجب‌ عند ذلك‌ ان‌ يكون‌ ما لايتناهي‌ مثل‌ مايتناهي‌ و اذ قد ثبت‌ لنا ذلك‌ فقد ثبت‌ في‌ عقولنا ان‌ مالايتناهي‌ هو القديم‌ الازلي، و اذا ثبت‌ شيء قديم‌ و شيء محدث، فقد استغني‌ القديم‌ الباريِ‌ للاشياء عن‌ المحدث‌ الّذي‌ انشأه‌ و براه‌ و احدثه‌ و صح‌ عندنا بالحجه‌ العقليه‌ انّه‌ المحدث‌ للاشياء... (ص90 و 91).

اين‌ گونه‌ بحثها و الفاظ‌ فيلسوفانه‌ پس‌ از اين‌ هم‌ ادامه‌ مي‌يابد.

امّا الرد علي‌ من‌ قال‌ بالرا‌ي‌ و القياس‌ و الاستحسان‌ و الاجتهاد و من‌ يقول: <ان‌ الاختلاف‌ رحمه> فاعلم‌ انا لما را‌ينا من‌ قال‌ بالرا‌ي‌ و القياس‌ قد استعمل‌ شبهات‌ الاحكام‌ لمّا عجزوا عن‌ عرفان‌ اصابه‌ الحكم‌ و قالوا:< مامن‌ حادثه‌ الا ولله‌ فيها حكم‌ ولا يخلو الحكم‌ من‌ وجهين‌ اما ان‌ يكون‌ نصاً او دليلا و اذ را‌ينا الحادثه‌ قد عدم‌ نصهّا فزعنا - اي‌ رجعنا - الي‌ الاستدلال‌ عليها باشباهها و نظائرها> (ص91).

در ادامه‌ استدلالهاي‌ مختلف‌ از آيات‌ و روايات‌ پيامبر و عمل‌ صحابه‌ در اثبات‌ قياس‌ نقل‌ و نقد شده‌ است‌ كه‌ به‌ هيچ‌ وجه‌ شبيه‌ روايات‌ نقل‌ شده‌ از ائمه‌ به ويژه‌ حضرت‌ امير(ع) نيست.

نكته‌ قابل‌ توجه‌ در اين‌ بحث‌ اين‌ است‌ كه‌ اساساً قسمتهاي‌ پاياني‌ رساله‌ از چهرهِ‌ عقلاني‌ فلسفي‌ بيشتري‌ برخوردار است‌ و با سبك‌ و سياق‌ آغاز و ميانه‌هاي‌ رساله‌ نيز هماهنگ‌ نيست.

خلاصه‌ سخن‌ اين‌ كه‌ نگاهي‌ - هر چند كوتاه - به‌ متن‌ اين‌ كتاب‌ و مقايسه‌ سبك‌ ادبي‌ و انديشه‌هاي‌ طرح‌ شده‌ در آن‌ با سبك‌ ادبي‌ احاديث‌ حضرت‌ امير(ع) و انديشه‌هاي‌ رايج‌ در عصر آن‌ حضرت، احتمال‌ صدور اين‌ روايت‌ را از آن‌ حضرت‌ تقريباً منتفي‌ مي‌سازد.

البته‌ جناب‌ آقاي‌ مددي‌ سخني‌ درباره‌ اين‌ رساله‌ و رساله‌ سعد بن‌ عبدالله‌ آورده‌اند كه‌ در مجموع‌ كلامي‌ درست‌ و استوار مي‌نمايد:<هر دو رساله، قطعاً ريشه‌ در متون‌ روايات‌ اهل‌ بيت(ع) دارند، و بسياري‌ از مضامين‌ هر دو - حتي‌ روايات‌ تحريف‌ - با الفاظ‌ و عبارات‌ ديگر - مرسلاً يا مسنداً - از ائمه(ع) به‌ ما رسيده‌ است، و به‌ احتمال‌ قريب‌ به‌ يقين‌ مقدار فراواني‌ روايات‌ در زمينهِ‌ فضائل‌ قرآن، انواع‌ آيات، دسته‌بندي‌ موضوعي، دلالت‌ آيات‌ كتاب‌ بر حقانيت‌ طريقه‌ اهل‌ بيت‌ و بطلان‌ ساير راههاي‌ انحرافي‌ و به‌ عبارت‌ جامع: حضور فعّال‌ و روشن‌ قرآن‌ در تمام‌ زمينه‌هاي‌ معارف‌ و احكام‌ اسلام‌ از ائمه(ع) - و بالخصوص‌ اميرالمؤ‌منين(ع) - در اختيار قدماء اصحاب‌ بوده‌ كه‌ به‌ صورت‌ نقل‌ به‌ معني‌ يا به‌ مضمون، و با سبك‌ و ذوق‌ شخصي‌ مؤ‌لفين‌ آنها، در اين‌ دو رساله‌ فعلي‌ در آمده‌ است.>128

‌ضميمه‌

در بحث‌ وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه، از محدّث‌ نوري‌ رحمه‌الله‌ نقل‌ كرديم‌ كه‌ ايشان‌ از جمله‌ به‌ روايت‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر از وي‌ استدلال‌ ورزيده‌ است. روايت‌ مورد نظر ايشان‌ با اين‌ سند و متن‌ نقل‌ شده‌ است:

عنه‌ (كه‌ به‌ محمد بن‌ احمد بن‌ يحيي‌ باز مي‌گردد) عن‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر عن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ عن‌ ابي‌ الحسن(ع) قال‌ قلت‌ له: ان‌ ابي‌ هلك‌ و ترك‌ جاريتين... فقال‌ رضي‌ الله‌ عن‌ ابيك‌ و رفعه‌ مع‌ محمد و اهله...129.

ولي‌ اين‌ روايت‌ هم‌ از جهت‌ سند با دشواري‌ روبروست‌ و مقايسه‌ سند آن‌ با متن‌ حديث‌ نيز سبب‌ مي‌گردد كه‌ نتوان‌ بدان‌ استناد كرد:

اولاً: طبقه‌ محمد بن‌ احمد بن‌ يحيي‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ وي‌ به‌ طور مستقيم‌ از احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر روايت‌ نمي‌كند بلكه‌ كسي‌ بين‌ اين‌ دو واسطه‌ مي‌گردد. البته‌ در پاره‌اي‌ از اسناد روايت‌ محمد بن‌ احمد از احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر ديده‌ مي‌شود كه‌ ظاهراً مرسل‌ بوده‌ يا در آنها سقط‌ يا تحريفي‌ رخ‌ داده‌ است، تفصيل‌ اين‌ مطلب‌ در خور اين‌ نوشتار نيست.

در اسنادي‌ كه‌ تحريف‌ رخ‌ داده، احتمال‌ تحريف‌ در ساير اجزاء آن‌ نيز بيشتر مي‌گردد، زيرابرخي‌ از عوامل‌ تحريف، همچون‌ خستگي‌ ناسخ‌ در هنگام‌ كتابت‌ سند يا در هم‌ ريختگي‌ حاشيه‌ و متن‌ يا ناخوانا بودن‌ خط‌ ناسخ، چه‌ بسا به‌ تمام‌ اجزاء سند سرايت‌ كند.

ثانياً: در برخي‌ نسخه‌هاي‌ تهذيب‌ به‌ جاي‌ نصر، نصير ذكر شده، البته‌ اين‌ نسخه‌ ظاهراً اشتباه‌ است‌، زيرا كسي‌ بدين‌ نام‌ در اسناد و كتب‌ رجالي‌ ديده‌ نشده‌ است،130 ولي‌ همين‌ اشتباه‌ با توجه‌ به‌ نكته‌اي‌ كه‌ گذشت‌ مي‌تواند در بحث‌ از سند مؤ‌ثر باشد و چه‌ بسا برخي‌ از اين‌ گونه‌ اشتباهات‌ مي‌تواند در تشخيص‌ سند صحيح‌ به‌ ما ياري‌ رساند.

ثالثاً: قرار گرفتن‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در اين‌ سند هم‌ با توجه‌ به‌ راوي‌ و هم‌ با توجه‌ به‌ متن‌ حديث‌ غريب‌ است. زيرا روايت‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر از وي‌ در جاي‌ ديگر ديده‌ نشده‌ است. از سوي‌ ديگر مراد از ابوالحسن(ع) در حديث‌ با وضعيت‌ فعلي‌ با توجه‌ به‌ متن‌ آن‌ نمي‌تواند امام‌ كاظم(ع) باشد، چه‌ در متن‌ حديث‌ از مرگ‌ پدر راوي‌ سخن‌ به‌ ميان‌ آمده‌ است. علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در زمان‌ امامت‌ امام‌ رضا(ع) زنده‌ بوده‌ و مذهب‌ وقف‌ را با گروهي‌ ديگر پي‌ريخته‌اند و درگيري‌هاي‌ وي‌ با امام‌ رضا(ع) مشهور است،131 وي‌ در اواخر زمان‌ امام‌ رضا(ع) در گذشته‌ است. مراد از ابوالحسن(ع) چه‌ امام‌ رضا(ع) باشد و چه‌ امام‌ هادي، حديث‌ با مشكل‌ مواجه‌ است. اولاً با توجه‌ به‌ واقفي‌ بودن‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه، و عدم‌ اعتقاد وي‌ به‌ امامت‌ امام‌ رضا(ع) و امامان‌ بعدي، بسيار بعيد است‌ كه‌ از ايشان‌ از حكم‌ شرعي‌ خود پرسش‌ كند.

ثانياً: تعبير بلند <رضي‌ الله‌ عن‌ ابيك‌ و رفعه‌ مع‌ محمد(ص) و اهله> به‌ هيچ‌ وجه‌ با علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بطائني‌ كه‌ بنابر روايات‌ در حال‌ وقف‌ و فساد مذهب‌ از دنيا رفته‌ است‌ و به‌ عذاب‌ اخروي‌ گرفتار شده132 تناسبي‌ ندارد.

آيت‌ الله‌ والد - مد ظله‌ - در بحث‌ مشايخ‌ بزنطي‌ و بررسي‌ اين‌ بحث‌ كه‌ آيا وي‌ از افراد غير ثقه‌ روايت‌ كرده‌ يا خير؟ با عنايت‌ به‌ نكات‌ فوق، روايت‌ را براي‌ اثبات‌ نقل‌ بزنطي‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ شايسته‌ نمي‌دانستند و احتمال‌ جدّي‌ وقوع‌ تحريفي‌ در سند اين‌ حديث‌ را مطرح‌ مي‌ساختند.

حال‌ كه‌ اين‌ سند محرّف‌ مي‌نمايد، سند صحيح‌ چيست؟ چند احتمال‌ در اينجا در كار است:

1 - نخستين‌ احتمالي‌ كه‌ به‌ ذهن‌ نگارنده‌ آمد، اين‌ است‌ كه‌ راوي‌ حديث‌ يكي‌ از فرزندان‌ ابو حمزه‌ ثمالي‌ - راوي‌ عظيم‌ الشأن‌ و جليل‌ القدر كه‌ به‌ تعبير برخي‌ احاديث، <ابوحمزه‌ في‌ زمانه‌ مثل‌ سلمان‌ في‌ زمانه.>133.

لذا دعاي‌ رفيع‌ اين‌ حديث‌ در شأن‌ وي‌ كاملاً متناسب‌ است‌ - باشد.

نگارنده‌ براي‌ بررسي‌ اين‌ احتمال‌ به‌ كتاب‌ خطي‌ اسناد اصحاب‌ اجماع‌ از آيت‌ الله‌ والد - بخش‌ اسناد بزنطي‌ - مراجعه‌ كرده، به‌ روايت‌ بزنطي‌ از محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌ در يك‌ سند برخورد كرد. اين‌ روايت‌ در كتاب‌ حسين‌ بن‌ سعيد كه‌ به‌ نام‌ نوادر احمد بن‌ محمد بن‌ عيسي‌ چاپ‌ شده‌ به‌ اين‌ شكل‌ نقل‌ شده‌ است:

<النضر و احمد بن‌ محمد و عبدالكريم‌ جميعاً عن‌ محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌ عن‌ سعيد بن‌ يسار...134>.

احمد بن‌ محمد -‌استاد حسين‌ بن‌ سعيد - همان‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر بزنطي‌ است،‌ زيرا وي‌ از شخص‌ ديگري‌ به‌ نام‌ احمد بن‌ محمد روايت‌ نمي‌كند؛135 محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌ فرزند ابو حمزه‌ ثمالي‌ معروف‌ است.136

در توضيح‌ تحريف‌ سند مورد بحث‌ مي‌توان‌ اين‌ احتمال‌ را داد كه‌ اصل‌ سند: <ابن‌ ابي‌ حمزه> بوده‌ و مراد از آن‌ محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌ بوده‌ است، ولي‌ برخي‌ از محدّثان‌ به‌ اشتباه‌ مراد از اين‌ نام‌ را الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ گرفته‌اند و از باب‌ نقل‌ به‌ معني، سند را به‌ شكلي‌ كه‌ در تهذيب‌ آمده‌ است‌ نقل‌ كرده‌اند.

اين‌ احتمال، احتمال‌ خوبي‌ است‌ ولي‌ با عنايت‌ به‌ اين‌ كه‌ روايت‌ بزنطي‌ از محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌ در غير از مورد فوق‌ ديده‌ نشده، حكم‌ قطعي‌ بر طبق‌ اين‌ احتمال‌ دشوار است.

2 - احتمال‌ ديگر در اين‌ سند اين‌ است‌ كه‌ راوي‌ حديث‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ باشد كه‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر رواياتي‌ چند از وي‌ دارد137 و در برخي‌ روايات‌ بزنطي‌ از وي‌ با تعبير <ابن‌ ابي‌ حمزه> ياد كرده‌ است،138 لذا مي‌توان‌ اصل‌ سند را ابن‌ ابي‌ حمزه‌ گرفت‌ كه‌ به‌ اشتباه‌ بر علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ تطبيق‌ شده‌ است.

در تأ‌ييد اين‌ احتمال‌ مي‌گوييم‌ كه‌ تعبير <هلك> به‌ معناي‌ <مات> و بدون‌ داشتن‌ بار مفهومي‌ منفي، تعبير ويژه‌اي‌ است. اين‌ تعبير هر چند در آيه‌ ارث‌ كلاله‌ [نساء / 176] وارد شده‌ ولي‌ به‌ هر حال‌ تعبير چندان‌ شايعي‌ نيست. اين‌ واژه‌ در پاره‌اي‌ از سؤ‌الات‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ هم‌ ديده‌ مي‌شود.139

درباره‌ اين‌ احتمال‌ گفتني‌ است‌ كه‌ در روايات‌ بسياري، نقل‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ از پدرش‌ ديده‌ مي‌شود140 كه‌ غالباً از علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ با عبارت‌ علي‌ بن‌ سالم‌ ياد شده‌ است.141 با اين‌ حال‌ دليلي‌ در دست‌ نيست‌ كه‌ نشان‌ دهد كه‌ سالم‌ ابو حمزه‌ بطائني‌ از بزرگان‌ و اجلاء بوده‌ است. چه‌ در هيچ‌ كتاب‌ رجالي‌ نام‌ وي‌ ذكر نشده، تنها در برخي‌ نسخه‌هاي‌ رجال‌ شيخ‌ نام‌ وي‌ در اصحاب‌ الصادق(ع) وارد شده‌ است.142

3 - اصل‌ سند: احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر عن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ عن‌ ابي‌ الحسن(ع) باشد، <بن‌ ابي‌ حمزه> به‌ اشتباه‌ به‌ سند افزوده‌ شده، يا بدين‌ شكل‌ كه‌ حاشيه‌اي‌ تفسيري‌ بوده‌ كه‌ به‌ گمان‌ افتادن‌ از متن، به‌ متن‌ وارد شده‌ يا برخي‌ ناسخان‌ مراد از الحسن‌ بن‌ علي‌ را ابن‌ ابي‌ حمزه‌ انگاشته، از باب‌ سبق‌ قلم‌ يا به‌ عمد، اين‌ عبارت‌ را به‌ سند افزوده‌اند.

در توضيح‌ اين‌ احتمال‌ مي‌گوييم‌ كه‌ در همين‌ جلد هشتم‌ تهذيب‌ كه‌ حديث‌ مورد بحث‌ نقل‌ شده، حديث‌ ديگر وارد شده‌ است‌ با اين‌ سند:

عنه‌ (= محمد بن‌ احمد) عن‌ ابي‌ عبدالله‌ الرازي‌ عن‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر عن‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ عن‌ ابي‌ الحسن(ع) قال‌ قلت‌ له‌ انّ لي‌ جاريه...143.

سند اين‌ حديث‌ كه‌ از جهات‌ چندي‌ با سند حديث‌ مورد بحث‌ مشابه‌ است‌ و در متن‌ آن‌ نيز همچون‌ حديث‌ مورد بحث‌ از جاريه‌ سخن‌ به‌ ميان‌ آمده‌ مي‌تواند در حل‌ مشكلات‌ سند مورد بحث‌ ما مفيد باشد، زيرا در اين‌ سند بين‌ محمد بن‌ احمد بن‌ يحيي‌ و احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر، نام‌ ابو عبدالله‌ رازي‌ وجود دارد كه‌ با افزودن‌ آن‌ به‌ سند مورد بحث‌ مشكل‌ نخست‌ ما حل‌ مي‌گردد.

از سوي‌ ديگر با توجه‌ به‌ تعبير <الحسن‌ بن‌ علي> (بدون‌ بن‌ ابي‌ حمزه) مشكل‌ راوي‌ پاياني‌ حديث‌ هم‌ وجود ندارد.

حال‌ اگر اين‌ احتمال‌ صحيح‌ باشد، مراد از الحسن‌ بن‌ علي‌ كيست؟ با توجه‌ به‌ سندي‌ در مستطرفات‌ سرائر، ص‌ 575 به‌ نقل‌ از جامع‌ بزنطي‌ ( قال‌ و حدّثنا الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ يقطين‌ عن‌ ابيه‌ علي‌ بن‌ يقطين.) شايد مراد از الحسن‌ بن‌ علي،الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ يقطين‌ باشد، پدر وي‌ علي‌ بن‌ يقطين‌ از اجلاء و بزرگان‌ شيعه‌ است‌ و دعاء بلند <رضي‌ الله‌ عن‌ ابيك‌ و رفعه‌ مع‌ محمد و اهله> در حق‌ وي‌ كاملاً شايسته‌ است.

البته‌ با عنايت‌ به‌ دشواريهاي‌ مستطرفات‌ سرائر به‌ طور كلي،‌ و غرابتهاي‌ چندي‌ كه‌ به‌ ويژه‌ در نقل‌ از جامع‌ بزنطي‌ در اين‌ كتاب‌ ديده‌ مي‌شود، نمي‌توان‌ روايت‌ بزنطي‌ را از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ يقطين‌ با اين‌ يك‌ سند به‌ اثبات‌ رساند.

بهر حال‌ ترديدي‌ نيست‌ كه‌ در سند مورد بحث‌ تحريفي‌ رخ‌ نموده، ولي‌ عبارت‌ اصلي‌ سند به‌ روشني‌ معلوم‌ نيست، با توجه‌ به‌ محرّف‌ بودن‌ اين‌ سند، استناد بدان‌ در بحث‌ از وثاقت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ ناتمام‌ است.

ادامه دارد

------------------

پي نوشت ها:

1- ذريعه، ج‌ 16، ص79.

2- ذريعه، ج‌ 22، ص183.

3- رجال‌ نجاشي، ص383 / 1043.

4- كتاب‌ العين، ج7، ص28.

5- لسان‌ العرب، ج7، ص202.

6- لسان‌ العرب، ج7، ص203.

7- رجال‌ نجاشي، ص324 / 884.

8- در كافي، ج1، ص265، بابي‌ با نام‌ باب‌ التفويض‌ الي‌ رسول‌ الله(ص) والي‌ الائمه(ع) في‌ امر الدين، و در بصائر الدرجات‌ ص‌ 378 و 383 دو باب‌ در اين‌ مضمون‌ وارد شده‌ كه‌ از روايات‌ بسياري‌ كه‌ در آنها نقل‌ شده‌ به‌ روشني‌ ولايت‌ تشريعي‌ پيامبر و ائمه‌ معصومين(ع) به‌ دست‌ مي‌آيد.

9- خصال، ص284 / 35. فقيه‌ ج1، ص339 / 991 و نيز تهذيب، ج2، ص152 / 55 كه‌ ظاهراً برگرفته‌ از فقيه‌ است.

10- از كتابهاي‌ كلامي‌ فقهي‌ ديگر، از كتاب‌ جمل‌ العلم‌ و العمل‌ اثر سيد مرتضي‌ و مختصر مالايسع‌ المكلف‌ الاخلال‌ به‌ تأ‌ليف‌ شيخ‌ طوسي، و واجب‌ الاعتقاد علامه‌ حلي‌ (ذريعه، ج25، ص4) مي‌توان‌ ياد كرد.

11- علاوه‌ بر مواردي‌ كه‌ پس‌ از اين‌ خواهد آمد، ر.ك. رجال‌ نجاشي، ص36 / 73، ص97 / 240 (اين‌ نويسنده‌ همچون‌ نعماني‌ كتابي‌ هم‌ در غيبت‌ دارد)، 132 / 339، 166 / 438، 215 / 561، 263 / 688، 283 / 752، 339 / 908، 341 / 916، 385 / 1046، 393 / 1051، 399 / 1067، 433 / 1164، 443 / 1194؛ فهرست‌ طوسي، ص29 / 34، 72 / 91، 325 / 504، 401 / 611، 426 / 663 <كتاب‌ الفرائض‌ عن‌ الصادق(ع)>، 519 / 824.

12- رجال‌ نجاشي، ص58 / 137. فهرست‌ طوسي‌ ص150 / 230.

13- رجال‌ نجاشي، ص89 / 223.

14- رجال‌ نجاشي، ص197 / 524. فهرست‌ طوسي، ص242 / 356.

15- رجال‌ نجاشي، ص240 / 640.

16- رجال‌ نجاشي، ص257 / 676.

17- رجال‌ نجاشي، ص329 / 891، و نيز ر.ك. فهرست‌ طوسي‌ ص407 / 621.

18- رجال‌ نجاشي، ص406 / 1078.

19- رجال‌ نجاشي، ص41 / 84. فهرست‌ طوسي، ص134 / 193، رساله‌ ابي‌ غالب‌ زراري، ص184.

20- رجال‌ نجاشي، ص255 / 667.

21- رجال‌ نجاشي، ص354 / 948.

22- رجال‌ نجاشي، ص412 / 1098.

23- فهرست‌ طوسي، ص122 / 162.

24- رجال‌ نجاشي، ص307 / 840. شيخ‌ طوسي‌ در فهرست‌، ص361 / 564 تنها دو كتاب‌ الفرائض‌ الكبير و الفرائض‌ الصغير را به‌ وي‌ نسبت‌ مي‌دهد.

25- كافي، ج7، ص88 - 90، 95 - 96، 98 - 99، 105 - 108، 116 - 118، 120 - 125، 142، 145 - 146، 148 - 149، 161 - 162، 166 - 167. فقيه، ج4، ص257، ص267، 269، 274، 276، 286، 292، 295، 320.

26- كافي، ج7، ص83 - 84، 115 - 116 و نيز ر.ك. ص145 و 164 و 121؛ فقيه، ج4، ص293.

27- رجال‌ نجاشي، ص447 / 1208 و نيز ر.ك. فهرست‌ طوسي، ص511 / 813.

28- اين‌ كتاب‌ در ضمن‌ الرسائل‌ العشر (ص267 - 281) توسط‌ دفتر انتشارات‌ اسلامي، قم، حدود 1403ق، انتشار يافته‌ است.

29- رجال‌ نجاشي، ص177 / 467، و نيز ر.ك. كافي، ج7، ص75، ص407 / 2.

30- كافي، ج7، ص93 / 1، 94 / 3، 98 / 3. فقيه، ج4، ص263 / 5614، 268 / 5616. تهذيب، ج9، ص247 / 2، ص270 / 4 و....

31- كافي، ج7، ص81 / 4، 94 / 2. تهذيب، ج9، ص272 / 6، ص273 / 9، 306 / 14.

32- كافي، ج7، ص93 / 1. تهذيب، ج9، ص247 / 2، 270 / 4.

33- در كتاب‌ الميراث‌ از كتاب‌ علي(ع) مطالبي‌ نقل‌ شده، ر.ك. كافي، ج7، ص77 / 1، 136 / 1 بويژه‌ نقل‌ ابي‌ بصير در ص119 / 1، از امام‌ صادق(ع) كه‌ حضرت‌ در پاسخ‌ سؤ‌الات‌ ابي‌ بصير از فرائض، كتاب‌ علي(ع) را كه‌ <كتاب‌ جليل> بوده، به‌ وي‌ نشان‌ مي‌دهند. و نيز فقيه‌ ج4، ص283 / 5636، ص306 / 5656. تهذيب، ج9، ص308 / 24، 325 / 9.

34- به‌ عنوان‌ نمونه‌ براي‌ مضامين‌ غير فقهي‌ همچون‌ مضامين‌ اعتقادي‌ و اخلاقي‌ ر.ك. كافي، ج1، ص41 / 1 (لزوم‌ بذل‌ علم)، ص407 / 1 (باب‌ ان‌ الارض‌ كلّها للام)، ج2، ص71 / 2 (باب‌ حسن‌ الظنّ بالله)، ص136 / 22 (باب‌ ذمّ الدنيا)، ص259 / 29 (باب‌ شدّه‌ الكبائر)،... و در مضامين‌ فقهي، كافي، ج3، ص9/4 (باب‌ الوضوء من‌ سؤ‌ر الدواب)، ص175 / 6، باب‌ جنائز الرجال‌ و النساء)، ص505 / 17 (باب‌ منع‌ الزكاه)، ج4، ص340 / 7 (باب‌ مايلبس‌ المحرم‌ من‌ الثياب‌ و مايكره‌ له‌ لباسه)، 368 / 3 (باب‌ المحرم‌ يموت)، 389 / 5 (باب‌ كفاره‌ ما اصاب‌ المحرم‌ من‌ الطير و البيض) و ابواب‌ ديگر فقهي.

35- كافي، ج7، ص330 / 1. تهذيب‌ ج10، ص285 / 9 كه‌ مأ‌خوذ از كافي‌ است.

36- كافي، ج7، ص311 / 1. تهذيب‌ ج10، ص245 / 1 كه‌ برگرفته‌ از كافي‌ است.

37- در كافي، ج7، ص327 / 5 با عبارت: <عرضت‌ الكتاب> نقل‌ شده‌ كه‌ همين‌ روايت‌ در تهذيب، ج10، ص292 / 1135 با عبارت‌ <عرضت‌ كتاب‌ علي> نقل‌ شده‌ كه‌ احتمالاً نقل‌ به‌ معنا است.

38- در لسان‌ العرب، ج7، ص203، آورده‌ است: الفريضه‌ من‌ الابل‌ و البقر ما بلغ‌ عدده‌ الزكاه... و الفريضه‌ ما فرض‌ في‌ السائمه‌ من‌ الصدقه... و في‌ حديث‌ حنين: <فان‌ له‌ علينا ست‌ فرائض‌ و هو البعير المأ‌خوذ في‌ الزكاه، سمي‌ فريضه، لانّه‌ فرض‌ واجب‌ علي‌ رب‌ المال، ثم‌ اتسّع‌ فيه‌ حتي‌ سمي‌ البعير فريضه‌ في‌ غير الزكاه.

معاني‌ چندي‌ براي‌ فرض‌ هم‌ ذكر شده‌ كه‌ نمي‌دانيم‌ كلمه‌ فريضه‌ هم‌ بدين‌ معاني‌ به‌ كار رفته‌ است، مثلاً: 1 - التوقيت، و كل‌ واجب‌ موقت‌ فهو مفروض. 2 - القرائه، يقال‌ فرضت‌ جزئي‌ اي‌ قرا‌ته. 3 - الهبه.4 - العطيه‌ المرسومه‌ و...

39- مثلاً در لسان‌ العرب‌ ج7، ص203، آورده: الفرض: السنه، فرض‌ رسول‌ الله(ص) اي‌ سنّ، اگر مراد از سنت، مستحب‌ باشد، چنين‌ استعمالي‌ روشن‌ نيست.

40- رجال‌ نجاشي، ص383 / 1043.

41- رساله‌ ابو غالب‌ زراري، ص179.

42- مهج‌ الدعوات، ص233. بحارالانوار، ج94، ص182.

43- بحارالانوار، ج90، ص143.

44- ر.ك: بحارالانوار، ج1، ص16، 47.

45- بحار الانوار، ج94، ص190 / ذيل‌ ح2 و مختصر آن‌ در ج86، ص202 / ذيل‌ ح15.

46- فرج‌ المهموم، ص95. الامان، ص119.

47- كتابخانه‌ ابن‌ طاوس، ص228.

48- كنز الفوائد، ج1، ص353.

49- در نسخه‌ چاپ‌ سنگي، حفص‌ آمده‌ كه‌ مصحف‌ است‌ و كلمه‌ جعفر به‌ جاي‌ آن‌ صحيح‌ است، چنانچه‌ در بحار ج93، ص3 نقل‌ كرده‌ است.

50- <الف> ابن‌ راما افزوده‌ايم، پيشتر درباره‌ علّت‌ اين‌ امر سخن‌ گفتيم.

51- رجال‌ نجاشي، ص270 / 708.

52- فهرست‌ شيخ‌ طوسي، ص288 / 432. در اين‌ كتاب‌ آمده:<له‌ من‌ التصانيف‌ و مسائل‌ البلدان‌ شيء كثير، يشتمل‌ علي‌ ذلك‌ فهرسته‌ المعروف‌ غير اني‌ اذكر اعيان‌ كتبه‌ و كبارها>، آيا مراد از فهرست‌ معروف‌ همان‌ اجازه‌ بصروي‌ است‌ يا اثر ديگري‌ است؟ روشن‌ نيست.

53- رياض‌ العلماء، ج4، ص34.

54- معالم‌ العلماء، چاپ‌ نجف، ص69 / 477، چاپ‌ تهران، ص61 / 465.

55- در وسائل‌ بارها عبارت‌ <علي‌ بن‌ الحسين‌ المرتضي‌ في‌ رساله‌ المحكم‌ و المتشابه‌ نقلاً من‌ تفسير النعماني> تكرار شده‌ است، مثلاً ج1، ص27 / 35، 107 / 263، 300 / 789، 399 / 1042، 483 / 1281 و بيش‌ از چهل‌ مورد در ديگر مجلدّات.

56- امل‌ الامل‌ ج2، ص184؛ و به‌ نقل‌ از آن‌ در رياض‌ العلماء، ج4، ص47.

57- الفصول‌ المهمه‌ في‌ اصول‌ الائمه، ج1، ص36 و 345.

58- بحارالانوار، ج1، ص10.

59- به‌ عنوان‌ نمونه‌ بحارالانوار، ج5، ص208 / 48. ج6، ص245 / 76، ج7، ص43 / 22 و... البته‌ درج‌ 110، ص114 اين‌ نسبت‌ در ضمن‌ اجازه‌ شيخ‌ حر عاملي‌ به‌ فاضل‌ مشهدي‌ آمده‌ است‌ و به‌ احتمال‌ زياد مرحوم‌ مجلسي‌ هم‌ به‌ تبع‌ صاحب‌ وسائل‌ چنين‌ نسبتي‌ را در مقدمه‌ بحار مطرح‌ ساخته‌ است.

60- بحارالانوار، ج93، ص1.

61- حدائق، ج6، ص299. ج12، ص371. ج13، ص59. ج22، ص496؛و ج25، ص633 و به‌ نقل‌ از وسائل‌ در ج2، ص270 و ج23، ص13.

62- لؤ‌لؤه‌ البحرين، ص322 و به‌ نقل‌ از آن‌ روضات‌ الجنات ج4، صص301- 303.

63- رياض‌ العلماء، ج8، ص42.

64- غنائم‌ الايام، ج2، ص379. ج4، ص359.

65- مستند الشيعه، ج1، ص247. ج10، ص84.

66- جواهر الكلام، ج30، ص33. ج33، ص98.

67- مقدمه‌ امالي‌ سيّد مرتضي، ص14.

68- لؤ‌لؤه‌ البحرين، ص322.

69- رياض‌ العلماء ج4، ص29.

70- بغيه‌ الوعاه‌ في‌ طبقات‌ اللغويين‌ و النحاه، تحقيق‌ محمد ابوالفضل‌ ابراهيم، ج2، ص162

71- فهرست‌ شيخ‌ طوسي، ص288 / 432. معالم‌ العلماء، چاپ‌ نجف، ص69 / 477. چاپ‌ تهران، ص61 / 465، درباره‌ بحث‌ <الحكايه‌ و المحكي> به‌ عنوان‌ نمونه‌ ر.ك اوائل‌ المقالات، ص122 و براي‌ برخي‌ كتب‌ در اين‌ بحث: رجال‌ نجاشي‌ ص401 / 1067. فهرست‌ شيخ‌ طوسي، ص32 / 36، 444 / 711.

72- در نگارش‌ اين‌ قسمت، راقم‌ سطور مقاله‌ جناب‌ آقاي‌ مددي‌ در شماره‌ 28 مجله‌ كيهان‌ انديشه‌ با نام‌ <رسائلي‌ پيرامون‌ قرآن‌ منسوب‌ به‌ اهل‌ بيت> ص116 و 117 را پيش‌ ديد داشته‌ است.

73- اين‌ برداشت‌ بر اين‌ پايه‌ استوار است‌ كه‌ مراد از <وصّي‌ لي> را وصيت‌ به‌ اصطلاح‌ فقهي‌ آن‌ بگيريم، در نتيجه‌ ابو عبدالله‌ شجاعي‌ نسخه‌هاي‌ كتب‌ نعماني‌ را به‌ نجاشي‌ تمليك‌ كرده‌ و طبعاً پس‌ از مرگ‌ شجاعي‌ اين‌ نسخه‌ها به‌ دست‌ نجاشي‌ آمده، از جمله‌ نسخه‌ مقروّه‌ غيبت‌ نعماني، ولي‌ با توجه‌ به‌ معناي‌ وصيت‌ در علم‌ درايه‌ چنين‌ برداشتي‌ مسلّم‌ نيست. (ر. ك. مقباس‌ الهدايه‌ ج‌ 3، ص162).

74- معالم‌ العلماء، چاپ‌ نجف، ص134/904. چاپ‌ تهران، ص121/877.

75- كيهان‌ انديشه، شماره28، ص116.

76- معالم‌ العلماء چاپ‌ نجف، ص118/783. چاپ‌ تهران، ص105/759.

77- رجال‌ نجاشي‌ ص383/1043. در غيبت‌ شيخ‌ طوسي‌ ص127/90 در سندي‌ وي‌ را معروف‌ به‌ ابن‌ ابي‌ زينب‌ النعماني‌ الكاتب‌ معرفي‌ مي‌كند.

78- خاتمه‌ مستدرك، ج4 (مستدرك‌ الوسائل‌ ج22)، ص243.

79- كيهان‌ انديشه، شماره‌ 28، ص116 و 117.

80- ر.ك تاريخ‌ العلويين، نگارش‌ محمد امين‌ غالب‌ الطويل،‌ بويژه‌ صص‌ 259، 260، 314، 316، 318، 324، اين‌ كتاب‌ وفات‌ خصيبي‌ را در سال‌ 346 ضبط‌ كرده‌ است‌ و نيز ر.ك مقدمه‌ هدايه‌ كبري، ص5.

81- لسان‌ الميزان، ج2، ص517 / 2710.

82- رجال‌ نجاشي، ص94 / 233. فهرست‌ شيخ‌ طوسي، ص68 / 86. رجال‌ طوسي، ص409 / 5949 = 30. غيبت‌ نعماني، ص25.

83- رجال‌ نجاشي، ص26 / 49، كه‌ ظاهراً برگرفته‌ از فهرست‌ شيخ‌ طوسي، ص27 / 32 است.

84- رجال‌ كشي، ص589 / 1102.

85- رجال‌ ابن‌ غضائري، ص38. مجمع‌ الرجال، ج1، ص225. رجال‌ ابن‌ داود، ص428 / 61. رجال‌ علامه‌ حلي، ص8 / 6.

86- رجال‌ شيخ‌ طوسي، ص124 / 1246 = 18.

87- رجال‌ نجاشي، ص4 / 1، 10 / 7، 28 / 53، 36 / 73، 46 / 95، 124 / 320، 126 / 328، 171 / 450، 323 / 585، 252 / 663، 281 / 745، 303 / 826، 356 / 952، 414 / 1103، 417 / 1115، 449 / 1212 و نيز ر.ك به‌ حاشيه‌ بعدي.

88 غيبت‌ نعماني، ص34 / 3، 51 / 2، 54 / 6، /194 / 1، 198 / 11، 200 / 16، 204 / 6، 234 / 21، 240 / 35، 241 / 37، 250 / 6، 253 / 13، 257 / 14، 263 / 22 و 24، 264 / 27، 267 / 37، 269 / 40، 317 / 2، 320 / 10؛ و نيز مزار مفيد ص158 / 3. فهرست‌ شيخ‌ طوسي‌ ص89 / 119.

89- شيخ‌ صدوق‌ در ابواب‌ ثواب‌ سوره‌هاي‌ قرآن‌ روايات‌ بسياري‌ نقل‌ مي‌كند كه‌ سند آنها تا حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ يكي‌ و از وي‌ اسناد از هم‌ جدا مي‌شوند .ظاهراً اين‌ احاديث‌ برگرفته‌ از همين‌ كتاب‌ فضائل‌ القرآن‌ است‌ (ر.ك. ثواب‌ الاعمال‌ ص130 - 158).

90- رجال‌ نجاشي، ص36 / 73.

91- در مورد آغاز مذهب‌ وقف‌ ر.ك. رجال‌ كشي، ص404 / 759، 459 / 871، 467 / 888. علل‌ الشرائع، ج1، ص235. عيون‌ اخبار الرضا(ع) ج1، ص112 / 2 و 113 / 3. غيبه‌ الطوسي، ص64.

92- خاتمه‌ مستدرك، ج4 (مستدرك‌ الوسائل‌ ج22)، ص468 - 471.

93- شيخ‌ بهائي‌ در برخي‌ كتب‌ خود به‌ اين‌ مطلب‌ تصريح‌ كرده‌ است.

94- بويژه‌ ر.ك. به‌ رجال‌ كشي، ص455 - 467، غيبت‌ شيخ‌ طوسي، صص23 - 81.

95- رجال‌ كشي، ص457 / 864. و نيز در ص229 / 410 و 411، 460 / 873 و 874.

96- رجال‌ كشي، ص460 / 875 و 461 / 878 و 879. غيبه‌ طوسي، ص69. الفصول‌ العشره‌ في‌ الغيبه، ص48 و 109. كمال‌ الدين، ص93. المسائل‌ الصاغانيه، ص6.

97- در كتب‌ مقالات‌ و فرق، همچون‌ فرق‌ الشيعه‌ نوبختي، ص81 و 82، المقالات‌ و الفرق، ص92 و 93. مقالات‌ الاسلاميين، ص29، به‌ سابقه‌ تاريخي‌ اين‌ لقب‌ اشاره‌ شده، وجه‌ تسميهِ‌ آن‌ تعفّن‌ شديد سگ‌ باران‌ خورده‌ و بي‌ارزشي‌ آن‌ دانسته‌ شده، ولي‌ شايد اين‌ تعبير اشاره‌ به‌ نجس‌ شدن‌ افرادي‌ كه‌ به‌ چنين‌ حيواني‌ نزديك‌ مي‌شود باشد. بهر حال‌ اوج‌ فاصله‌ بين‌ اماميه‌ و واقفه‌ از اين‌ تعبير آشكار مي‌گردد و نيز ر.ك مكتب‌ در فرآيند تكامل، ص84، حاشيهِ‌ 33.

98- رجال‌ كشي، ص552 / 1042، لازم‌ به‌ ذكر است‌ كه‌ عين‌ همين‌ مطلب‌ با همين‌ الفاظ‌ در ترجمه‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ هم‌ نقل‌ شده‌ در آن‌ نيز عياشي‌ از علي‌ بن‌ الحسن‌ سؤ‌ال‌ كرده‌ است‌ (ص404 / 756). در اينجا شخص‌ مورد سؤ‌ال‌ <ابن‌ ابي‌ حمزه> دانسته‌ شده‌ كه‌ به‌ قرينه‌ عنوان‌ رجال‌ كشي، چنين‌ به‌ ذهن‌ مي‌زند كه‌ مراد علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ باشد ولي‌ قراين‌ روشني‌ نشان‌ مي‌دهد كه‌ مراد از ابن‌ ابي‌ حمزه، حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بوده، لذا ذكر اين‌ عبارت‌ در ذيل‌ ترجمه‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ نادرست‌ است. مهمترين‌ قرينه‌ اين‌ است‌ كه‌ ولادت‌ علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضّال‌ بعد از وفات‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بوده‌ است. در توضيح‌ اين‌ مطلب‌ اشاره‌ به‌ ولادت‌ علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضال‌ لازم‌ است. نجاشي‌ در ترجمه‌ وي‌ (رجال‌ نجاشي، ص257 / 676) از او نقل‌ مي‌كند كه‌ در سن‌ هجده‌ سالگي‌ احاديث‌ پدرش‌ را با وي‌ مقابله‌ مي‌كرده‌ و چون‌ احاديث‌ را نمي‌فهميده، لذا به‌ گونه‌ مستقيم‌ روايت‌ نمي‌كند، بلكه‌ به‌ توسط‌ دو برادرش‌ از پدر نقل‌ حديث‌ مي‌كند، حال‌ با توجه‌ به‌ وفات‌ پدر وي‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ فضّال‌ در سال‌ 224، اگر زمان‌ مقابله‌ احاديث‌ در همين‌ حدود باشد، ولادت‌ علي‌ حدود 206 خواهد بود و به‌ هر حال‌ نبايد ولادت‌ وي‌ از اين‌ سال‌ بسيار جلوتر باشد، لذا مي‌توان‌ گفت‌ كه‌ وي‌ پس‌ از شهادت‌ امام‌ رضا(ع) در سال‌ 202 يا 203 به‌ دنيا آمده‌ است، اما علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه، در چند روايت‌ اشاره‌ شده‌ كه‌ وي‌ در زمان‌ امام‌ رضا(ع) در گذشته‌ (رجال‌ كشي، ص404 / 755، 444 / 834) و در نقلي‌ تصريح‌ شده‌ كه‌ وفات‌ وي‌ در زمان‌ حضور حضرت‌ در خراسان‌ بوده، (دلائل‌ الامامه، ص365 / 318) لذا وفات‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در سالهاي‌ پاياني‌ عمر آن‌ حضرت‌ رخ داده‌ است. آيت‌ الله‌ والد - مدّظّله‌ - در بحث‌ كليات‌ علم‌ رجال‌ با استناد به‌ اين‌ دليل‌ تأ‌كيد مي‌كردند كه‌ مراد از ابن‌ ابي‌ حمزه‌ در كلام‌ علي‌ بن‌ الحسن‌ بن‌ فضال، قطعاً علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ نيست.

99- رجال‌ نجاشي، ص36 / 73.

100- در متن‌ چاپي‌ رجال‌ ابن‌ غضائري، ص51 / 33 <الحسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ فضال> آمده‌ كه‌ ظاهراً اشتباه‌ است‌ و نقل‌ فوق‌ كه‌ از مجمع‌ الرجال، ج2، ص22 آورده‌ايم‌ صحيح‌ مي‌باشد. نيز ر.ك رجال‌ علامه‌ حلي، ص213 / 7، بعيد نيست‌ كه‌ اين‌ مطلب‌ اشاره‌ به‌ همان‌ مطلب‌ نقل‌ شده‌ در رجال‌ كشي‌ داشته‌ باشد و تحريفي‌ در يكي‌ از اين‌ دو نقل‌ رخ‌ داده‌ باشد.

101- حديث‌ امام‌ رضا(ع) درباره‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ مشهور است‌ نه‌ درباره‌ فرزند وي‌ حسن‌ ر.ك معجم‌ رجال‌ الحديث، ج5، ص16.

102- رجال‌ كشي، ص552 / 1042.

103- رجال‌ كشي، ص443 / ذيل‌ 831.

104- مقايسه‌ كنيد با معجم‌ رجال‌ الحديث، ج5، ص15.

105- مستدرك‌ الوسائل، ج22 (خاتمه‌ مستدرك، ج4)، ص242.

106- در مستدرك، ج22 (خاتمه‌ مستدرك، ج4)، ص243، صالح‌ بن‌ حماد ذكر شده‌ كه‌ اشتباه‌ است.

107- البته‌ در پاره‌اي‌ روايات، صالح‌ بن‌ ابي‌ حماد ازالحسن‌ بن‌ علي‌ نقل‌ مي‌كند (كافي، ج2، ص157 / 3. ج4، ص155 / 5. ج5، ص92 / 4)، مراد از حسن‌ بن‌ علي‌ در اين‌ اسناد يا وشاء است‌ (كه‌ صالح‌ بن‌ ابي‌ حماد با اين‌ عنوان‌ يا با عنوان‌ الحسن‌ بن‌ علي‌ الوشاء از وي‌ رواياتي‌ دارد ر.ك. معجم‌ الرجال،‌ ج9، ص375. عيون‌ اخبار الرضا(ع)، ج2، ص228 / 1، 229 / 1 و مقايسه‌ كنيد با ص232 / 1) يا ابن‌ فضّال‌ (كه‌ از وي‌ نيز صالح‌ بن‌ ابي‌ حماد روايت‌ مي‌كند ر.ك. معجم‌ الرجال‌، ج9، ص373) و هيچ‌ وجهي‌ ندارد كه‌ مراد از حسن‌ بن‌ علي‌ را حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ بدانيم‌ يا احتمال‌ آن‌ را طرح‌ كنيم.

108- پيشتر عبارات‌ رجاليان‌ درباره‌ وي‌ نقل‌ شد. ر.ك رجال‌ ابن‌ غضائري، ص38. رجال‌ كشي، ص589 / 1102.

109- آنچه‌ در متن‌ توضيح‌ داده‌ خواهد شد، درباره‌ اداء روايت‌ حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ توسّط‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ مي‌باشد. ولي‌ اين‌ سؤ‌ال‌ وجود دارد كه‌ با توجه‌ به‌ فاصله‌ بين‌ اماميه‌ و واقفه، اساساً اسماعيل‌ بن‌ مهران، چگونه‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ حديث‌ اخذ كرده‌ است؟ در پاسخ‌ اين‌ سؤ‌ال‌ بايد دانست‌ كه‌ برادر اسماعيل‌ بن‌ مهران، حسين‌ بن‌ مهران‌ خود از واقفه‌ بوده‌ (رجال‌ نجاشي، 56 / 127. عيون‌ اخبار الرضا(ع)، ج2، 213 / 20)؛ پسر عموي‌ وي‌ احمد بن‌ محمد بن‌ ابي‌ نصر هم‌ ابتداء واقفي‌ بوده‌ وسپس‌ هدايت‌ شده‌ است‌ (غيبه‌ طوسي، ص71 / 46). بلكه‌ آل‌ مهران‌ به‌ مذهب‌ وقف‌ قائل‌ بوده‌اند (غيبه‌ طوسي، همانجا). لذا ممكن‌ است‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ هم‌ نخست‌ از واقفه‌ بوده، سپس‌ هدايت‌ شده‌ و دريافت‌ حديث‌ وي‌ از حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در زمان‌ واقفي‌ بودنش، باشد. و بر فرض‌ كه‌ اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ اصلاً واقفي‌ نبوده، واقفي‌ بودن‌ خانواده‌ وي‌ زمينه‌ ارتباط‌ وي‌ را با حسن‌ بن‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ فراهم‌ مي‌كرده‌ است.

110- كافي، ج2، ص620 / 3، 623 / 10. امالي‌ صدوق‌، مجلس‌ 16 / 8 و بويژه‌ ثواب‌ الاعمال،‌ ابواب‌ ثواب‌ قراءه‌ سور القرآن، صص130 - 158.

111- كافي، ج2، ص492 / 6.

112- اسماعيل‌ بن‌ مهران‌ در سندي‌ مشابه‌ سند تفسير نعماني‌ در كتاب‌ غيبت‌ نعماني‌ فراوان‌ به‌ كار رفته‌ كه‌ در اوائل‌ بحث‌ از تفسير نعماني‌ به‌ اين‌ موارد اشاره‌ كرديم.

113- ر.ك دانشنامه‌ جهان‌ اسلام، مدخل‌ تفسير علي‌ بن‌ ابراهيم‌ قمي‌ از نگارنده.

114- رجال‌ نجاشي، ص263 / 688.

115- تفسير قمي، ج1، ص27.

116- علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ و اسماعيل‌ بن‌ جابر هر دو از اصحاب‌ امام‌ صادق‌ و امام‌ كاظم‌ عليهما‌ السلام‌ و هر دو كوفي‌ مي‌باشند.

(ر. ك رجال‌ شيخ‌ طوسي، ص160/1789 =93، 331/4934 =13، رجال‌ برقي، ص28. و نيز رجال‌ شيخ‌ طوسي، ص245/3402 =311، 339/5049 =10.رجال‌ برقي،‌ ص25 و 48.رجال‌ نجاشي،‌ ص249/656.

117- بحار، ج93، ص11.

118- بحار، ج93، ص6، 11، 12، 16، 17 - دوبار - 20، 22، 23.

119- تمام‌ آدرسها از ج93 بحار الانوار نقل‌ مي‌گردد.

120- نگارنده‌ پس‌ از تهيه‌ مقدمه‌ كار و برداشتن‌ يادداشتهاي‌ لازم‌ و نگارش‌ قسمتي‌ از اين‌ مقال، از مقاله‌ جناب‌ آقاي‌ مددي‌ در مجله‌ آينه‌ پژوهش، شماره‌ 28 آگاه‌ گرديد (از تذكر آقاي‌ مهدوي‌راد در اين‌ زمينه‌ متشكرم). لذا در اين‌ قسمت‌ مقال‌ و نيز در قسمت‌ بررسي‌ نسبت‌ اين‌ رساله‌ به‌ نعماني، به‌ اين‌ مقاله‌ نظر داشته، تلاش‌ مي‌شود كه‌ مطالبي‌ كه‌ ايشان‌ به‌ تفصيل‌ بدان‌ پرداخته‌اند به‌ اجمال‌ برگزار گردد.

121- آينه‌ پژوهش، شماره‌ 28، ص114.

122- به‌ عنوان‌ نمونه‌ ر.ك كافي، ج1، ص62 / 1، ص213 / 2. بصائر الدرجات،ص203 / 4، 204 / 8. تفسير عياشي، ج1، ص164 / 6. كتاب‌ سليم‌ بن‌ قيس، ص620 و 783 كه‌ در اين‌ موارد واژه‌ عام‌ و خاص‌ و ناسخ‌ و منسوخ‌ وارد شده‌ كه‌ برخي‌ از آنها از جهت‌ سندي‌ بي‌اشكال‌ است‌ (بصائر، ص‌ 203 / 4).

123- امالي‌ صدوق، مج‌ 2 / 3.توحيد ص68 / 23.عيون‌ اخبار الرضا(ع) ج1، ص116 / 4. مشكاه‌ الانوار، ص9.

124- كافي، ج1، ص57 / 17.

125- استعمال‌ واژهِ‌ استحسان‌ را به‌ معنايي‌ شبيه‌ معناي‌ اصطلاحي‌ آن‌ در روايتي‌ نديده‌ام.

126- كافي، ج1، ص233 / 1. ارشاد مفيد، ج2، ص187. رجال‌ كشي، ص428 / 802.

127- و نقل‌ دعائم‌ الاسلام، ج2، ص353 در اين‌ مورد قابل‌ اعتماد نيست.

128- كيهان‌ انديشه، شماره‌ 28، ص122.

129- تهذيب، ج8، ص262 / 16.

130- البته‌ در برخي‌ اسناد محرّف‌ چنين‌ عنواني‌ ديده‌ مي‌شود، همچون‌ تفسير قمي‌ ج1، ص27، و مقايسه‌ كنيد با بحارالانوار ج92، ص228 / 8. قرب‌ الاسناد، چاپ‌ سنگي، ص151 و مقايسه‌ كنيد با بحارالانوار ج49، ص262 / 5 - ص‌ 153 - مقايسه‌ كنيد با بحارالانوار، ج49، ص265 / 8 - .

131- ر.ك رجال‌ كشي، ص463 / 883.عيون‌ اخبار الرضا(ع)، ج2، ص213 / 20. غيبت‌ طوسي، ص224 / 188. دلائل‌ الامامه، ص435 / 405 و نيز ر.ك غيبت‌ طوسي، ص69 / 74، 70 / 75. قرب‌ الاسناد، ص‌ 347/1255، 351/1260 ،374/1330 ،391/1370، تفسير عياشي،‌ ج1، ص372 / 75. رجال‌ كشي، ص405 / 760. دلائل‌ الامامه، ص365 / 318.

132- ر. ك رجال‌ كشي،‌ ص404/755، 444/834. دلائل‌ الامامه،‌ ص365/318.

133- رجال‌ نجاشي، ص115 / 296، به‌ گونه‌ روايت‌ مرسل‌ از امام‌ صادق(ع). رجال‌ كشي‌ ص485 / 919 با سند متصل‌ از امام‌ رضا(ع) و نيز در ص‌ 203 / 357 با تعبير <كلقمان‌ في‌ زمانه> كه‌ ظاهراً محرف‌ است‌. ر.ك قاموس‌ الرجال، ج2 ص450.

134- كتاب‌ مطبوع‌ به‌ نام‌ نوادر احمد بن‌ محمد بن‌ عيسي، ص93 / 220. مستدرك‌ الوسائل، ج14، ص‌ 381 / 17020. بحارالانوار، ج104، ص8 / 12.

135- ر.ك معجم‌ رجال‌ الحديث، ج5، ص428، البته‌ روايتي‌ از حسين‌ بن‌ سعيد از احمد بن‌ محمد بن‌ يزيد نقل‌ شده‌ (كافي، ج6، ص356 / 8) كه‌ همان‌ روايت‌ در مكارم‌ الاخلاق، ج1، ص420 به‌ نقل‌ از احمد بن‌ يزيد نقل‌ شده‌ كه‌ همين‌ نقل‌ صحيح‌ مي‌نمايد. حسين‌ بن‌ سعيد در روايتي‌ ديگر از احمد بن‌ يزيد روايت‌ كرده‌ است‌ (كافي‌ ج6، ص378 / 1. محاسن‌ ج2، ص‌ 564 / 971). ظاهراً در برخي‌ نسخه‌ها احمد به‌ محمد تصحيف‌ شده‌ و سپس‌ اين‌ دو نسخه‌ در برخي‌ نسخه‌هاي‌ متأ‌خّر با هم‌ آمده‌ است.

136- ر.ك رجال‌ برقي‌ ص20. رجال‌ طوسي، ص313 / 4650 = 675. رجال‌ نجاشي، ص358 / 961 و نيز ص54 / 121. البته‌ در رجال‌ طوسي، ص300 / 4393 = 418 عنوان‌ <محمد بن‌ ابي‌ حمزه‌التيملي‌ الكوفي> ذكر شده‌ كه‌ عنوان‌ التيملي‌ ظاهراً مصحف‌ الثمالي‌ است.

137- ر.ك معجم‌ رجال‌ الحديث، ج2، ص615 و 616 و 625 به‌ نقل‌ از مشيخه‌ فقيه‌ [ج‌ 4، ص488] - طريق‌ مؤ‌لف‌ به‌ علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ -، ج23، ص326.

138- كافي، ج4، ص316 / 7، 367 / 1. قرب‌ الاسناد351/1260 ، 374/1330، 391/1370 و نيز تفسير عياشي، ج1، ص372 / 75.

139- كافي، ج7، ص18 / 10 (سأ‌لت‌ عبداً صالحاً عن‌ رجل‌ هلك‌ فاوصي‌ بعتق‌ نسمه...). فقيه، ج4، ص‌ 261 / 5608 (عن‌ ابي‌ الحسن(ع) قال‌ سأ‌لته‌ عن‌ جارلي‌ هلك‌ و ترك‌ بنات...).

140- (كافي، ج4، ص60 / 2، در سندي‌ ضعيف‌ و مرسل). امالي‌ صدوق،‌ مج‌ 95 / 10. خصال،‌ ص160 / 209 (راوي‌ از علي‌ بن‌ ابي‌ حمزه‌ در اين‌ دو سند حسين‌ بن‌ يزيد نوفلي‌ است). مشكاه‌ الانوار ص100 (به‌ گونه‌ مرسل).

141- فقيه، ج3، ص313 / 4119، 351 / 5758. تهذيب، ج7، ص178 / 42 (كه‌ ظاهراً از مورد اول‌ فقيه‌ گرفته‌ شده‌ است. اختصاص‌ ص223. امالي‌ صدوق،‌ مج4 / 7، 29 / 21، 49 / 16، 70 / 10، 72 / 7، 92 / 4، 94 / 7. توحيد ص403 / 10، خصال‌، ص68 / 101، 72 / 109.صفات‌ الشيعه‌، ص2، علل‌ الشرائع،‌ ج1، ص13 / 10، 15 / 1، 68 /1، 77 / 1، 131 / 1، 154 / 1، 283 / 1، 284 / 1. ج2، ص571 / 4. عيون‌ اخبار الرضا(ع) ج1، ص7 / 2. فضائل‌ الاشهر الثلاثه‌، ص18 / 3، كمال‌ الدين،‌ ص135 / 4. قصص‌ الانبياء راوندي، ص66 / 47.

142- رجال‌ شيخ‌ طوسي، ص218 / 2884 = 122، به‌ حاشيه‌ كتاب‌ و به‌ معجم‌ الرجال‌ ج8، ص9 مراجعه‌ شود.

143- تهذيب‌ ج8، ص310، ح26.